Jun-Jul 59

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul
Vol.7, No.2, Jawza-Sartan 1338
(May-June 1959)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

ادب

داتیازخاوند ، پوهنځی ادبیات

مسؤل مدیر ، حبیب الرحمن هاله

مطبعه عسکری

ادب

مجله دو ماهه

شماره دوم سال هفتم جوزا – سرطان ۱۳۳۸ مطابق جون – جولای – ۱۹۵۹

هیأت مراقبت

ملک الشعرا استاد بیتاب.

پروفیسر محمدعلی میوندی

دکتور غلام عمر صالح

دکتور سید محمد یوسف علمی

درین شماره

مضمون	صفحه	نویسنده
ابن خلدون	۱	بناغلی استاد بیتاب
سهم افغانها...	۹	« میرحسین شاه
تاریخ ادبیات کلاسیک.	۱۸	« محمدنسیم نگهت
بحث مختصری...	۲۹	« محمد رحیم الهام
دپښتو لیک	۳۹	« حبیب الله تزی
سمبولیزم	٤٥	« حبیب الرحمن هاله
بی نظمی اجتماعی	٥٥	« علی محمد زهما
نورجهان و جهانگیر	٦٣	« داکتر یوسف علمی
اخبار پوهنځی	–	اداره

آدرس

مدیریت نشرات ، پوهنځی ادبیات ، شهرنو ، کابل ، افغانستان

از تاریخ فلسفه اسلام تألیف دیبور

ترجمه استاد بیتاب

ابن خلدون (۱)

احوال زمان ابن خلدون :

فلسفه ابن رشد وشروحش برمذهب ارسطو در عالم اسلام جز اندکی اثر نداشت. اصول بسی از موءلفات او ضایع گردیده است وچیزیکه بمارسیده ترجمه آنها بزبان های عبری ولاتینی می باشد. ابن رشد شاگردان وپیروانی هم نداشت که فلسفه او راشیوع وانکشاف میدادند. درین هم جای شک نیست که وی اکثر به صحبت مردم آزاد فکر یامتصوفین گوشه گیر پرداخته ازینرو در نظر آنها در مسائل نظری پیچیدن وخودرا بزحمت افگندن کاری است بیهوده ، آری فلسفه نمیتواند در ثقافت عامه یامجرای حوادث اجرای تأثیر کند .

خلاصه ، قبل ازانکه مردم نصاری شاهد پیروزی را درآغوش کشند ، مدنیت مادی و ثقافت عقلی مسلمانان رو به تنزل میرفت . اسپانیا مانند افریقا تحت تسلط بربریها درآمد. عرصه بر مسلمانان تنگ گردیده مجبو ربودند که آن شهر هارا ترك بگویند ویا تسلیم بیچارگی ومذلت گردند. مردم نه تنها برای مقابله بادشمن بلکه برای مقابله باهمدیگر نیز تهیه میدیدند .

«۱» ولی الدین عبدالرحمن ابن محمد ابن خلدون در سال ۷۳۲ هجری در تونس متولد و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره وفات کرده است. محققین رادرعرب یمانی بودن وی اختلاف است. ابن خلدون یك مفکر بزرگ وعبقری اسلام بوده درفلسفه اجتماع وفلسفه تاریخ دارای ابتکار است. آثار تفکیر او مورد اعجاب علماء و دراست شان قرار گرفته ـ ابن خلدون درعصری ظهور کرد که انقلابات سیاسی درجریان بود پس در بحر سیاست غوطه ها خورده ومرارتها کشیده تابعمر ٤٥ به مقصود نائل آمد. بعد بتدریس میل کرده بقیه عمر خودرا در این کار مصروف داشت . قسمت زیاد عمرش در سیاست وتجارب حیات خاصه وعامه گذشته و ثمرات تفکیرش همه درین مورد است .

اهل طریقت در هر ناحیه بریا ضت صوفیانه متوسل گردیده عده قلیلی از آنها ازچنگ فلسفه نجات یافتند . زمانیکه امپراطور فردریک دوم ، درحدود نیمه قرن سیزده میلادی ، برای علماء اسلام چند مسأله فلسفی را پیش کرد ؛ عبدالواحد خلیفه موحدین ابن سبعین(۱) را که صاحب یکی از طریقه های صوفیه بود برای جواب دادن معرفی کرد . اونیز این مأموریت را پذیرفته بتردید سخنان باطلی که ازکوتاه نظری فلاسفه قدیم و جدید نشأت کرده بود ، پرداخت ومامیتوانیم ازکلام اوسری از اسرار صوفیه را کشف کنیم و آن عبارت از ین است که خدا وند تعالی حقیقت جمیع اشیاء است. مگر چیزیکه از جوابات ابن سبعین استنباط می کنیم آنست که پنداشته کتابهای را که او خوانده است و مسائلی را که او میداند بخاطر امپراطور فردریک خطور نکرده .

زندگانی ابن خلدون :

مدنیت اسلامی درغرب آرام و بیک قرار نبود دول کوچک گاهی ترقی و زمانی تنزل میکرد مگر قبلا ازآنکه بکلی تباه و نابود گردد خداوند مردی را درآنجا رو یکار آورد تاقوانین تکون آنرا مکشوف سازد - برای مذهب فلسفی جدید یعنی فلسفه جامعه یا فلسفه تاریخ(۲) اساسی را مقرر کند ، آن مرد عبارت از ابن خلدون

«۱» ابومحمد عبدالحق ابن ابراهیم شبیلی صوفی فیلسوف و یانیلسوف صوفی بود که در سال ٦٦٨ هجری در مکه معظمه وفات یافته است .

جوابات سوالات فردریک را که وی داده در مجله «السیویه» بزبان فرانسوی نشر شده .

«۲» فون کریمر در کتاب خود گوید: درزمان انحطاط عقلی ظهور ابن خلدون ، یك مفکر مستقل ، غنیمت بود و میتوان اورا رئیس مورخین نامید نه از جهتی که تاریخ راطوری نوشته که قبل از و دیگران نتوانسته بلکه ازر هگذری که غایت خاصی به تاریخ حضارت مقرر کرده است . فون کریمر طریقه ابن خلدون را از لحاظ فهم تاریخ باعتبار بیان تطور شعوب عقلی و مادی می ستاید نه ازبابت بیان حوادث سیاسی مسلسل و شرح حیات شاهان. او ابن خلدون را مورخ حضارت [تمدن] و مورخ فیلسوف میداند .

فون فیز ندوك نیز اورا مورخ حضارت مینویسد' خلاصه افکار اروپائیها در خصوص ابن خلدون این است که او موسس علم اجتماع جدید و اقتصاد متکیر است .بعضی او را در علم اجتماع و علم اقتصاد ، هردو ، فیلسوف میدانند .

بود که تحصیلات خود را در تونس ، در فلسفه ، از استاد متخصص آن فرا گرفته قبل از آنکه علوم متداوله عصر را تحصیل کند بخدمت دولت قیام داشت و چندی سیر و سیاحت نیز کرد . خلاصه اینکه او شخص باکفایت بوده نزد اکثر امرا منصب حاجبی داشت . در ممالک زیادی چون اسپانیا و افریقا سفر کرد و در دربار بطرس قاسی مسیحی ، در اشبیلیه ، نماینده بود. همچنین در دربار تیمور لنگ ، در دمشق ، نیز اعتباری داشت. ابن خلدون گرچه در ارائل دارای ثبات در خور اهمیتی نبود باوجود اینهم اگر از بعضی خامیها و قلت تخصص او صرف نظر شود میتوان گفت «ابن خلدون آنقدر در راه علم اوقات خود را صرف کرده که در عصرش نظیری نداشت».

فلسفه و تجربه :

وقتیکه ابن خلدون دانشی حاصل کرد به فلسفه تدریس قناعت نکرد زیرا رأی او در عالم باصور ثابته مقرره مطابقت نداشت. اگرچه بـرای ایجاد یک مذهب لفظی (۱) بمباحث نظری توجه زیادی نمود ـ فلاسفه فرض میکنند که همه چیز را میدانند. مگر ابن خلدون فهمیده بود کـه عالم باندازه وسعت دارد که عقل بشر از احاطه آن قاصر است ، شما را اشیاء بیش از آنست کـه ما آنرا دانسته بتوانیم ویخلق ما لاتعلمون .

قیاسهای منطقی غالباً با طبیعت اشیای محسوسه مطابقت نمیکند زیرا معرفت اینها جز بمشاهده (۲) میسر نمیگردد. اما پندار بعضی که به جود استعمال قوانین منطق میتوان

«۱» طریقه ابن خلدون دلالت بر آن میکند که او حسی النزعه است و اگر باین نزعت رفتار کند کار بجایی میکشد که معانی عقلیه جز الفاظ چیزی نیست و این مذهب اسمیین یا لفظیین است. مگر میان این و نظریه ابن خلدون از نزعت صوفیه و میان نظریه آنانیکه بفطرت عقلیه اعتماددارند ، بمرتبه که بترك صناعت منطقیه وصیت میکنند ، تطبیق خیلی مشکل است .

«۲» ابن خلدون گوید : قیاسهای منطقی احکام ذهنی است و موجودات خارجی متشخص است پس تطابق بین شان غیر یقینی است زیرا ماده بغیر خود تحویل میکند. بوجود چیزیکه حس شهادت میدهد دلیل آن مشهود است نه براهین منطقی .

به‌حقیقت رسید خیالی است محال . بنابر ان شخص دانشمند باید به نتائج تجارب حسی فکر کند بروی واجب است که به تجارب فردی اکتفا نکرده کلیه تجارب انسانی را، که صورت گرفته، بدست آورده به تمحیص آنها اعتنا بخرج دهد.

گرچه نفس انسان فطرتهً ازمعرفت خالی است لیکن درفطرت خود برتفکر وتصرف آنچه در حواس واقع میشود تواناست وبسا که حداوسط صحیح از همین تفکر حاصل میشود گویا برایش الهام میگردد. برای ما ممکن است معلوماتی را که توسط حد اوسط کسب کرده‌ایم تصحیح کنیم ودرآن تصحیح قوانین صوری منطقی را پیروی نمائیم .

معرفت ازمنطق حاصل نمیشود بلکه صحت وغلط معرفتی حاصل میشود که باتفکر خود بدست آورده‌ایم وفضیلت او بقدر نگهداشتن آنست مارا از خطای فکری، منطق ذهن مارا تیزو تفکرمارا موشگاف می سازد .

پس منطق علمی است که بما کمك میکنداز اینرو درتحصل آنسعی بلیغ بخرچ باید داد. مگرباوجوداینهم طوریکه فلاسفه اهمیتی را بآن قایل گردیده اند آنقدر حایز اهمیت نمیباشد . عموم دانشمندان میتوانند که از فروع صناعت منطقی بکلی بی نیاز باشند (۱)

«۱» ابن خلدون گوید : عقل انسان طبیعتی است که خدای در وی آفریده مبداء آن علمی است که‌قادر نبوده باینکه‌هر دوطرف مطلوب تصویر شود پس وسطی درآن ظاهرشود که‌بزودی آنهارا جمع کند. صواب در آن ذاتی وخطا عارضی باشد وصناعت منطق کیفیت فعل این طبیعت فکریه است-که‌آنرا برای شناساندن صحیح وغلط آن صفت میکند. بنابرین فحول دانشمندان بان محتاج نبوده باصدق نیت و تعرض برحمت خدا از ان صرف نظر میکنند .

ابن خلدون متعلم را نصیحت کرده گوید: چیزیکه موافق فکرطبیعی نباشد اگر مطابق منطق صحیح هم باشدآنرا اترك گوی و به‌فضای عالم طبیعی کرای بامیدیکه خدای آن مشکل را حل کند. پس پیشوای وسطی که ازمقتضیات فکر است حاصل میگردد .

دربین این نزعت صوفیه چیزی می‌بینم که پنداریم این‌همان چیز خواهد بود که ابن خلدون دافع آنست برضد فلسفه. اوحتی نفس را آزادمیگذارد تا ادراك ذاتی خود را بیابد واین دراینجا واضحترست از حمله صوفیه به‌طرف حقیقت که ازطریق تأمل به‌آن برسی نه‌از راه استدلال .

بقیه درصفحه (٥)

ابن خلدون مفکر یست سنجیده ، درمقابل کیمیا و علم نجوم با دلائل عقلی محاربه میکند . (۱)

اکثر بانزعت تصوف عقلی بوسیله مبادی بسیط دیده معارضه دارد (۲) و این از افکار شخصی بوده شاید از نظر سیاسی هم باشد مگر مذهب ارسطو آمیخته بافلاطون جدید درآرای ابن خلدون اثری نینداخته بود، دین نیز تأثیری وارد نکرده بود . مگر در تکوین آرای او جمهوریت افلاطون و فلسفه فیثاغورثیه افلاطون نهایت موءثر بوده است و تفرعاتی از اینها که بنام کشف اسرار شهرت یافته بی اثر ولی از تواریخ اهل شرق خصوصاً از مسعودی بروی تأثیر شدیدی نموده است

فلسفه تاریخ ومنهج تاریخی :

ابن خلدون پندارد که چنان اساسی برای فلسفه جدید گذاشته که در خاطر ارسطو اصلاً خطور نکرده است (۳) و فلسفه طوریکه فلاسفه میگویند عبارت از علم به موجودات از حیث صدور آنها از علل شان است مگر آنچه در خصوص وی از عالم عقل علوی و ذات الهی میگویند باحقیقت امر مطابقت نمیکند آنها درین خصوص سخنان بی برهانی دارند (٤) معرفت ما در باره عالم که دران زندگی داریم ، نسبت به معرفتی که از گفتار آنان بمادست میدهد ، استوارتر است . ما میتوانیم که از راه ملاحظه و مشاهده در نفوس خود معرفت نزدیك بیقین حاصل کنیم .

«۱» ابن خلدون برای ابطال هریك از پندو ، فصلی در مقدمه خود وضع کرده است .

«۲» فصل ابطال فلسفه وفسادمدعیان را مطالعه کنید .

«۳» در صفحه ٤٢-٤٣ مقدمه ابن خلدون آمده .

«٤» در صفحه ٥٩٣ مقدمه ابن خلدون در فصل ابطال فلسفه .

(بقیه پاورقی صفحه ٤)

عبارات فتح ، اشراق و تعرض بر حمت خدا دلالت بعلم لدنی نمیکند که صوفیه بان قایل اند . از عجائبات است که این مفکوره باوجود آنکه میگوید حواس اصل همه ادراك است باوجود همه بحاث او بحیات واقعی ، این نزعت صوفیه را انتزاع کرده میخواهد حدس را از قیود رهایی دهد تا حق را مستقیماً بدون واسطه منطق دریابد که محدث شغب وار بتاك و حجاب حقیقت است .

وقائعی را که درین عالم، می بینیم بایداز برهان آنها بحث کرده علل شانرا کشف نمائیم تا دربحث تاریخی موفق گردیم وقوانین آنرا شکارکنیم پس اگرتاریخ را علم ویا جزیی از فلسفه بشماریم گنجائش دارد(۱) ازین واضح گردید که تاریخ علمی است که اهمیت آن نه ازحیث اطلاع دوستی ، نه ازلحاظ تظاهر، نه ازرهگذر منفعت عامه و نه از جهت آنست که، قرار گفته بعضی ، در عواطف تأثیری اندازد بلکه از سبب خدمتی است که برای اغراض حیات علیا انجام میدهد پس باید جز شرح حوادث بچیز دیگری اعتنا کرده نشود ونیز کشف امور واسباب آنها باید براساس انتقاد استوار باشد، برای روشن ساختن اقترانی که در بین آنهاست بشرطیکه از تعصب و غرض شخصی خالی باشد . بزرگترین قواعد بحث تاریخی آنست که حوادث بهمدیگر ارتباط دارند مانند ارتباط بعلت و معلول (۲) یعنی وقایع متشابه حتماً درظروف متشابه نشات میکند بعباره دیگر درظروف متشابه وقایع متشابه بوقوع می آید پس این سخن حقیقت دارد که گفته اند : طبعیت اجتماعات بمرور زمان تغییر نمی پذیرد اگر تغیر هم کند البته جزئی خواهد بود . این معرفت موجوده صحت داشته نسبت بانچه در حکم ماضی معین گردیده بهتراست. وقتیکه چیزی بمعرفت تامه فاصل گردد میتوانیم توسط آن بحوادث گذشته ، که با آنها معرفت کامل نداریم، حکم کنیم و درامری از امور مستقبل نیز بما کمک میکند(۳) پس برمالازم است که حوادث ماضی را با ازحال مقایسه کنیم از اینرو اگر تاریخ وقوع چیزی را درحال محال نشان دهد باید در صحت آن تردید

«۱» در صفحات ۲ و ۳ مقدمه .

«۲» ابن خلدون میان موضوع این علم وعلم خطابه فرق میگذارد باینکه قصد کرده میشود به آن استمالت عموم بااعراض شان و فرق آن ازسیاست این است که قصد کرده میشود به آن ازسیاست مدن و تدبیر منزل صفحه ٤٢ مقدمه [۳] صفحه ۱۰۷ مقدمه .

نمائیم(۱) زیرا که ماضی بحال شبیه است بطورا جمال اینرا از مذ هب ابن رشد استخراج میتوانیم امادر نزد ابن خلدون همه صحیح است وشبیه بفر ضی میباشد که محض در مباحث مورد استفاده قرارمیگیرد امادر تطبیق آن بهرجزیی، ازراه تا یید شدن باوقایع دیگر، محتاج به تعد یلات بسیار میباشد.

موضوع علم تاریخ :

درصورتیکه موضوع علم تاریخ جزئی از فلسفه بشمار میرود آیاموضوع آن چیست ؟ این سوال را ابن خلد ون چنین جوابد اده که موضوع تـاریخ حیات اجتماعی است وهم هرچیزیکه درآن از ثقافت مادی وعقلی عارض میشود (۲) تاریخ احوال مردم را با کیفیت خوراك، لباس واسباب تنازع شان و مطیع یك پادشاه بودن شان، بیان میکند. این را نیز بیان میکند که چگونه درحیات مدنی آسایش می یابند منابع وعلوم عالی و مدنیت راچگونه ترقی میدهند وچگونه آن رو به زوال می نهد.

ابن خلدون گوید : جماعت بصورتهای مختلف تحول میکند اینطورکه ابتدا بادیه نشین میباشند بازشهرنشین گردیده تشکیل قبیله و دولت میدهند. علت

«۱» ابن خلدون بتکرار گوید: [برای عمران طبایعی است دراحوالش که اخبـار به آن رجوع میکند وروایت به‌آن حمل‌میشود] وی به‌تحکیم اصول عادت، طبایع اشیاء وقانون تمیزحق وباطل اخبار بوجهی که‌شك رادر آن راه نماند، وصیت‌میکند؛ البته‌این کاری‌است که‌ازساحه امکان بیرون نیست استحاله و قیاس آنچیزیکه به‌مقتضای‌عادت جامعه به‌آن لاحق میگردد. طوریکه داکتر طه حسین در یك اثر خود گفته قوانین بحث در تاریخ نزد ابن خلدون عبارت از«فلسفه اجتماعی است». اوبراهی رفته که ابن خلدون رفته چه‌او هرچیز راباسبابش مقترن‌میگرداند. ماضی رابحال مقارنه ومقایسه‌میکند وقانون تشابه وقیاس اخبار را باصول عادت بدست ما میدهد و طبیعت عمران بما قانون امکان و استحاله رامیدهد. ابن‌خلدون باین‌امراشاره میکندکه‌ذهول و فراموشی ازتبدل‌احوال امم به‌تبدل‌اعصار نادرست‌است‌زیرا احوال امم همیشه‌در تغییراست وازین میتوان که‌بقانون سابقه قانون تطور رانیز افزود. ابن‌خلدون‌منهج‌انتقادی‌را از جمیع اخبار درست‌ترنمیداند و ناحیه را که ازساحه منهج آن خارج است‌نشان‌میدهدکه آن‌عبارت ازاخبارشرعیه ایست که‌برانها اعتماد میتوان‌کرد ازلحاظ جرح وتعدیل‌وثقه براویان بعدالت وضبط. منهج ابن‌خلدون تماماً نافع است در استعباد و اخبارکاذبه اگر جمله چیزی باشدکه‌طبیعت اشیاء ازان اباکند مگرچیزی راکه طبیعت عمران سماحت میکند بالفعل واقع شدنی است حتماً این‌جا امردیگری خواهدبود صفحات ۳، ٤، ۳۱، ٤۱ مقدمه

(۲) از صحفه ۳۸-٤۲ مقدمه .

اولین تشکیل قبیله تحصیل خوراك وپوشاك است . افراد قبایل نظر به اند ازه اقتصادیات شان اختلاف پیدا می کنند (۱)
(مثلاً بیابانگردی ، چوپانی ، دهقانی وگله‌چرانی) ناداری ، انسانرا بجنگ و جدل ، نهب و غارت میکشاند این را زیر لوای رئیسی انجام میدهند پس قبیله تشکیل کرده به‌ساختن شهر می پردازند. در ینوقت تقسیم کار موءدی به‌حیات خوش وگوارا میگردد مگراین زندگی موءدی ناز و نعمت گردیده بعدها تنبلی و انغماس در شهوات تولید میکند. پس این عمل دربدوامر باعث آسایش میگردد مگر بعدا زرسیدن به منتهای نشاط و تمدن نوکر میگیرند تا برای شان خدمت کند بسا که این نوکرها بی اجرت میباشند ؛ از رهگذر اینکه زیردستان بیچاره صاحبان جاه و عزت را رایگان خدمت میکنند تاایشان را از اضرار محفوظ بدارند ، اینهمه باعث تنبلی وتن آسانی (۲) بوده معلوم است که درچنین حال انسان بخیر اتکال مینماید . احتیاجات روز بروز کسب شدت میکند رسوم و مالیات زیادت می پذیرد اکثر مالیه پردازان واغنیای اسراف کننده بفقر گرفتار می شوند که این وضع بامراض وبدبختی منجر میگردد(۳) عیاشی شجاعت و حربی و هیبت سابقه مردم را از بین می برد که حتی از دفاع خود عاجز میمانند ، حدت و سورت عصبیت از بین میرود حالانکه همین دین وعصبیت دو عامل مهمی است که برای حفظ اتحاد جامعه و رفع احتیاجات جامعه اهمیت زیادی دارد. باثر از بین رفتن آنها هر چیز دولت رو بانتقاض و انحلال میگذارد که ناگهان کدام قبیله قوی صحرانشین یا گرسنه و تشنه ، که از عیش و نشاط محروم است و عصبیت آن قوی است ، ظهور میکند و مدنیتی را که عیاشی ضعیف ساخته از پادر می اندارد و دولت جدیدی را تشکیل میدهد و ثروت مادی و عقلی را اسیلا میکنند .

(ناتمام)

---

(۱) نزد ابن خلدون اختلاف امم قرار اختلاف دارایی شان میباشد .
«۲» ابن خلدون در فصلی از مقدمه خود گوید که جاه مفید مال بوده غالباً کسب هردو با تملق و چاپلوسی صورت پذیر است بشر به سبب جاه و قدرت خود مال زیردستان را بزور یار ضا تصاحب کند به بهانه اینکه انرا برای کسب منفعت و دفع مضرت انها صرف کند . از همین جاست که بسا صاحبان مال فقیر گردند و بسا اشخاص طبقه پایین به‌طبقه بلندترین اعتلا حاصل کنند .
«۳» ابن خلدون از اغنائیکه محتاج گشته‌اند سخن میزند مگر در مورد وظیفه و ناداری عامه خاموش است طوریکه درمدن کبری مشاهده میشود . چرا که ابن خلدون درمدن کوچك بسربرده در آخر عمر که قاهره را دیده به‌تعجب و حیرت افتاده است .

بناغلی مکن لال‌رای چودری استاد کرسی تاریخ‌ومدنیت پوهنتون کلکته که امسال با فغانستان تشریف آورده بودند کنفرانسی در اطراف تاثیر افغانهادر تمدن‌هند ایراد فرمودند که‌اینک‌ـ‌ترجمهء آنرا تقدیم‌خوانندگان گرامی خود میداریم

سهم افغان‌ها

درتاریخ‌ومدنیت‌هند در قرون وسطی

تسلط افغانستان برقارهء هند درامه ایست‌در پنج‌پرده که به فتح‌محمدغوری آغاز و به سلطنت ابراهیم لودی انجام میبآبد . مقدمهء درامه توسط سلطان محمود غزنوی آغازو تتمه درامه با از بین رفتن خانوادهء سوری، درسنه۱۵۵۶ درمیدان پانی‌پت ،پایان‌می‌یابد. البته وقفهءمختصری، برای‌مدت (۱۵) سال، دراین میان‌رخ دادودونفراز اولاده چغتای یعنی بابر و همایون به هند حمله کردند.

این دوچغتای سهم خودرا در تاریخ هند از دونقطهء سوق الجیشی افغانستان یعنی کابل و قندهار بازی میکردند .

واضح است که سلطان محمود غزنوی درزمان سلطنت خود در افغانستان هفده مرتبه به مملکت پهناورهندوستان هجوم آورده وجنگ های زیادی نموده که همه آنها درتواریخ آنوقت و قرون اخیره معمولا درج است . با وجود تمام فتوحات موصوف در هندوستان روابط هندوستان؛وافغانستان درآنوقت هم مشتمل بجنگ وبربادی ـ حمله و تباهی نبوده بلکه روابط مملکتین مستحکم تروبا ساس همنوعی وبشری استواربود .

فتوحات سلطان محمود غزنوی باب تازهء را در روابط مملکتین هند و افغان باز نموده حیات جدیدی را از مخلوط شدن دو ثقافت و تمدن رویکارآورد که‌اکنون بنام‌ثقافت مسلمین درهندیادمیشود.سلطان‌محمودغزنوی

فاتح بزرگی بوده هدف اصلی سلطان موصوف نهادن بنیان و اساس یك امپراطوری وسیع بود. علاوه بر مملکت خودش، افغانستان، میخواست که از ممالك دیگری از قبیل هند - ایران - ماوراالنهر و ممالك همجرار افغانستان یك فدراسیون تشکیل دهد و همه آنها را بدور حکومت غزنی جمع نماید. سلطان محمود بود که در دو زبان یعنی برسم الخط عربی و هندی سکه زد. سکهء ذولسانین بزبان مقدس عربی و زبان بت پرستی سانسکریت در ایجادیک سرمشق برای حکومت مسلمان ها درهند دارای ارزش بزرگی است. اگر اعراب سرزمین مارا فتح میکردند آنرا فوراً عربی میساختند و زبان محلی را ازبین برده زبان و رسم الخط خود را بجای آن قرار میدادند زیرا استعمار زبان از خصوصیات آنها بود. اما سلطان محمود زبان مردم بت پرست را بحال خودش گذاشت و آنرا درپهلوی زبان مقدس عربی قرارداد.

بزرگترین تحفهء سلطان محمود ابوریحان البیرونی است، که راجع بوی بعداً مفصل ترصحبت خواهیم کرد. شهاب الدین محمد غوری یکی ازفرزندان افغانستان ازغور برخاسته امپراطوری غزنه را ازبین برد. لاهور را اشغال کرد وآنرا قسمتی ازغزنی قرارداد. ازنقطهء نظر تاریخ افتخارتأسیس حکومت دایمی درهند تصیب غوری میشود و هم او بود که مستملکات هند را بوسیلهء اشخاص منتخبهء خود اداره کرد. این مردم بدون شبه غلام بودند اصطلاح غلام نبایدبه تعبیر انگلیسی فهمیده شود چه به تعبیر افغانی آن وقت غلامی وضعی بود اجتماعی نه شغل. امیر دیروز ممکن است در جنگی اسیر شود و غلام امروز گردد، اگر لیاقت داشته باشد داماد فردا میشود وممکن است روز دیگر جانشین گردد. در حقیقت محمد غوری عظمت یك انسان را درک وقبول کرده بود. بنابر آن قطب الدین ایبك را نماینده خود دردهلی قرارداد. وموء خر الذکر سلالهء چهل بندگان را تشکیل داد. بسلسلهء مملوك ها که نود سال در هند سلطنت کردند غلام افغان های غوربودند.

قطب‌الدین ایبك مرکز دا یمی حکومت در هند دهلی‌را قرار داد و این‌حقیقت مهمی است که عوض انتخاب زندگی جدید او بحیات سابق ادامه داد وسنن باستانی را نشکست. عرب ها ومغل ها میخواستند گذشته را از بین ببرند مگر افغان ها گذشته را جابجا میگذاشتندوبران چیزتازه‌می‌افزودند. قطب‌الدین روش عطوفت ومهربانی را به طرزاداره شامل ساخت. واو را لك بخشش مینامند. بازی چوگان را بهند آورد، بجای این شخص التتمش نشست او نیز غلام بود افتخار التتمش درتاریخ هند بیشترازآن است که گفته شده چه او هندرا باثرانکارپناه‌دادن‌به‌خوارزم‌شاه، که ازحمله‌ء چنگیز میگریخت، ازخطر بزرگی‌نجات داد. التتمش شخص‌دور اندیش وپیش‌بین‌بوده‌زرنگی‌وذکاوت‌واقعی داشت و ازقدرت‌خود بخوبی‌استفاده کرد. همین شخص بود که جنگیز را مجبورکرد تاازسرحدات هند دورشود بهمین‌سبب‌هند نجات یافت وحفظ شد. اگرچنگیز به هند می‌آمد بلیه بغداد که‌درعصرهلاکو رخ داد واقع میشد. هند ازنقطه‌ء نظر محافظت خود ازسیل ملخ‌مغول مرهون التتمش است.

التمش بادریافت، خلعت ازخلیفه‌ء بغداد فرمانروای رسمی اسلام گردید. مسلمانان هند قسمتی ازمسلمانان دنیاشدند التتمش شمس‌الدین، آفتاب‌دین، شد.

نمیدانم شما بجانشینی دختری‌برتخت دهلی موافقت میکنید یانه ؟ اما رضیه را پدرش ازنقطه‌ء نظرلیاقت، قدرت اخلاقی، اوصاف‌ذهنی‌وتوانائی قلب جانشین خود قرار داد. جای‌شبهه‌نیست‌که اودختری‌هشیار وشجاع بود وقدرت اراده داشت. انتخاب‌رضیه انحراف‌بزرگی ازعنعنه قدیم بحساب می آید.

برای‌مقابله باخطرمغل قلعه های‌زیادی درسرحدات‌شمال غربی‌هند تأسیس کرد وافغانها را در آنجا جاداد. اوبه آنها آزادی زراعت، مالیات، وجنبه های دیگر زندگی‌داده بود.

این قبایل‌محافظین سرحد هستند ممکن است‌این مطلب‌درست‌نباشد امااینشان

پیش روان پښتونستان بودند (۱) او بنا ممکنات دست نزد زیرا نمیخواست حدود مملکتش را وسیع‌تر بسازد بلکه با آنچه که به او رسیده بود قانع بود و هم درآن حصه حکومت میکرد . درایت او در سیاست قابل تقدیر است. ازنقطه ء نظر سیاست بلبن بزرگترین شاه افغان درهند است. سهم او در مدنیت هند بسیار زیاد میباشد. نزد شش پادشاه خدمت کرد. پنج پادشاه را بمیان آورد. سرحدات هند را حفظ کرد. سلطنت را هنرو موءسسه قرار داد. فلسفه ءسیاست او در نصیحت به فرزندش توسط ضیاءالدین برنی در تاریخ فیروزشاهی قید گردیده است .

او آیدیال شاهی هند را تعقیب کرد و آن عبارت از این است که پادشاه سایه ء خدا (ظل الله) است. درسانسکریت مقوله داریم که میگوید« پادشاه ساخت هشت نفر محافظ دنیا یابعبارت دیگر پادشاه نایب خدا است .»

خلجی های افغان از قریه ء بودند موسوم به خلج درولایت قند هار. علاء الدین خلجی مسلمانیست که پرچم اسلام را بجنوب هندرسانید واولین « امپراطوری تمام هند » را تأسیس نمود و اتحاد واقعی به هند بخشید . شش مرتبه مغل هارا ازسرحدات هند دور کرد و بیك روز شش هزار مغل را که برای سلطنت او ایجاد خطر میکردند کشت . برای او دولت از همه چیز رجحان داشت او میگفت« مذهب را دوست دارم امادولت خودرا بیشتر از آن میخواهم» صحبت او باملا ها برای اثبات این مطلب کافی است که میگفت : « من هرچه را برای حکومت خودم مفید بدانم اجراء میکنم» مفکوره ء انفکاك دولت از مذهب درقرن سیزده بواسطه ء او بمیان آمد چنانچه قبل از او حکومت بکلی مذهبی بود .

---

(۱) این نظر شخصی نویسنده است وعقیده مورخی است که از چوکات هند به پښتونستان می بیند درواقع پښتونستان تاریخ قدیمی تری دارد واصلاً آثار تاریخ آن جز تاریخ افغانستان چیز دیگری نیست پښتونستان را انگلیس هادرقرن نزده با کشیدن خط دیورند از افغانستان جدا کردند و این ظالمانه ترین خطی است که برای تعین سرحد دو مملکت در تاریخ کشیده شده است زیرا دراین خط بمردمی که خط مذکور برای آنها کشیده شده هیچ نوع حق قایل نشدند .

اقدامات مهم او کنترول سیستم نوخ هاو تهیهء مهمات برای اردو است. او سیستم کنتروت و اردات صادرات را ایجاد کرد و این سیاستی است که ۷۰۰ سال بعداز او در قرن ۲۰ و جنگ عمومی دوم تعقیب شد.

تغلق ها که بجای خلجی ها آمدند در سیاست هند اساسات دلچسپی را بوجود آوردند. از راه اطاعت بسلطان مصر محمد تغلق اسلام هند را در ساحهء اسلام دنیا قرار داد. او فرزند نیلادیوی خانم هندوی خود را جانشین خود ساخت و باین وسیله استحقاق را اساس سلطنت قرار داد و علاوه بر این ثابت کرد که تولدشدن از یك مادر هند و صدی بمقابل پادشاه شدن نیست، سهم بزرگ دیگر او این است که منطق را باسیاست آمیخت، امامتاء سفانه این کار او قبل از وقت بود. او اولین کسی است که سیستم مسکوك فلزی را در هند اساس قرار داد.

فیروز تغلق معمار بزرگی بود بیست شهر ساخت، چهار نهر کشید، جاده‌های بزرگ تعمیر نمود و ۱۲۰۰ باغ احداث کرد و باثبات رسانید که حتی فرزند یک هندو میتواند مسلمان متقی باشد و بحیث پادشاه بزرگ درحمایت دین کار کند.

متأسفانه در عهد سلطنت سومین جانشین او، محمدشاه تغلق، تیمورلنگ سلطنت دهلی را برباد داد و این ضربه‌ای بود که پس از آن افغانها، چه در مملکت خودشان وچه در مملکت اشغالی، نتوانستند وضع از دست رفتهء خود را تجدید کنند.

پس از این خالیگاهی رخ میدهد و سه سید بحیث نمایندهء چغتائی ها برتخت دهلی می‌نشیند. پس از سیدها افغانهای لودی رویکار می‌آیند.

از نقطهء نظر سیاست بهلول لودی از روح افغانی نمایندگی میکند؛ یعنی روح مساوات و قبیلویت دارد. بهلول در جوانی تاجر بود هرچند در خانوادهء عسکر بدنیا آمده بود. اصلاً هر افغان از نقطهء نظر غریزهء عسکر است به اقتضای زمان بآسانی میتواند شمشیر بدست گیرد. بهلول برای اینکه سرداری افغان را بر قرار سازد قبایل افغان را از افغانستان دعوت کرد و آنها را صاحب جاه و مقام ساخت. و این وقتی بود که قبایل فرمولی، فرنخودی مومندی، لوهانی، نوهانی به هند آمدند

و در آن جامقیم شدند. او باندازه ای حس مساوات داشت که مقابل قبایل بر تخت نمی نشست و همیشه پهلوی آنها روی فرش جامیگرفت. اصلاً تختی ساخته بود که چهل رئیس قبیله میتوانست بر آن بنشیند. هیچوقت روء سای قبایل را بنام نمی خواند بلکه لقب مسند اعلی را بر آن می افزود. غالباً مقابل هموطنان خود عمامه خود را برمیداشت. اگرگاهی بمقام یکی از اشراف اهانتی می شدیا وقار او برهم می خورد، شمشیرش را دور میکرد وازآنجا بیرون نمی آمد تا از او رضائیت نمیگرفت.

سنکدر لودی نسبت به پدرش سختگیر تر بود. او باشرقی های جوانپور جنگید. عمر او برای حفاظت امپراطوری دهلی به جنگ گذشت. نخواست سلطنتش را از اندازهء معین پیش برد امادر آنچه باو رسیده بود بحکومت ادامه داد.

سکندر اصول محاسبه را بدوزبان هندی و فارسی جاری ساخت او اولین شخصی است که برای اعزام حجاج به بیت الله بحریه را تشکیل داد و این کاری بود که اکبر پس ازو تعقیب نمود.

سلطنت لودی باظهور بابر ششمین فرزند تیمور، کسیکه سلطنت تغلق را صد وچند سال قبل ازبین برده بود، ازبین رفت. علت این شکست رنجش خاطر قبایل وعدم لیاقت فرمانروا بود. ابراهیم لودی نتوانست از معاونت افغانها استفاده کندچه وضع ناگوار اواین طایفه راملول ساخته بود ووضع درشت او به مقام وحیثیت آنها صدمه وارد آورده بود. آنها بابر رادوست نداشتند با ابراهیم مخالف بودند. بابر در جنگ پانی پت فاتح شد اما فتح او روح آزادیخواهی افغانها را از بین نبرد. آنها سرتا سرشمال هند را گرفتند.

تتمه درامه نیز دلچسپ است. این جا سلطنت افغانستان برهند بواسطهء شیر شاه سوری یاحسن، افغان واقعی، بمیان میاید. شیر شاه اوآخرین پرتو شمع تسلط افغانهابر هنداست شمع وقتی میخواهدخاموش شود تیز تر میدرخشد. آنچه از بزرگی وبزرگواری افغان سراغ داریم در وجود شیر شاه جمع شده بود. شجاع وقوی الجثه

بوده زرنگی ولیاقت داشت . شیرشاه ورق تازه ای در تاریخ هند باز کرد در سیاست هند فلسفهء جدیدی داشت.

قبایل افغان را بدور هم جمع کرد وآنهارا متفق ساخت. بین بتونی وسروادی ولوانی فرق نگذاشت . با هند وهاطرح دوستی ریخت وآنها را مقابل همایون استعمال کرد. پس ازآنکه همایون را ازهندبیرون کرد دهاقین هندو ومسلمان را ، غیرا زمسئله جزیهء بیك نظر دید . هند وها را بامسلمان ها درعسکریك جا کرد . برای مسلمان ها و هندوها هرد ومطابق احساسات مذهبی خودشان سرای ساخت. اورعیت‌را بنظررعیت میدید و در مسایل قضائی امتیازی بین رعایا قایل نبود . جاده های طویل ساخت قصرها آباد نمود وکانال ها حفرکرد . مسلمان خالص ا لعقیده ای بود اما به ملاها اجازه نمیداد که در مسایل دولت دخالت کنند . مانند علاء الدین عسکررا اداره کرد ولشکر بزرگی ترتیب داد . اصول پوستی وسیستم مواصلات را درست کرد . در حقیقت او پیشروا کبر فرمانروای ملی هند، بعد ازآشوکا بود . اگرشیرشاه چند سال دیگر میماند شاید مغول ها نمیتوانستند درتاریخ هند رول خود را بازی کنند متأسفانه پس از ده سال سلطنت شیرشاه حکومت افغان هابدست همایون افتاد . اما دراینصورت نیزبیرم خان، کسی که پانی‌پت را فتح کرد، جزبدخشانی بیش نبود .

جنبهء کلتوری حکومت افغان هادرقرون وسطی ازآنچه تا حال بعمل آمده است تدقیق بیشتری میخواهد . بزرگی مغول چشم موءرخینی را که فریفته مدت درازسلطنت یك خانواده فرمانروایان بزرگ ومعماری وهنرمیشوند خیره ساخته است . موءرخین نتوانسته اند این مطلب را درك کنند که این فرزند افغانستان ، سلطان محمود، بودکه مقاومت‌هندوهارا خورد کرد وراه مراوده را بین هندوجهان اسلام افتتاح‌نمود . کالونی افغانها لاهوربود که خط مراوده را تاسالیان درازنگهداشت .

هند امروزخود را مرهون دانشمند بزرگ البیرونی(۱) میداند . البیرونی ستاره شناس، فیلسوف، وعالم ریاضی بزرگی بود ودرحقیقت دائره المعارف زنده قرن یازدهء میلادی شمرده می شد . اوعلم ضایع شده وفلسفه فراموش شدهء هند را کشف کرد. البیرونی شاید دانشمند ترین شخصیت عصرخود بوده باشد . علم اوبحدی وسیع ، علاقه‌اش با اندازه متنوع وطرز نگاهش بمقداری مقایسوی بود که گاهی مارا به فکر میاندازد چگونه عقل کوچك بشر میتواند این همه اوصاف را درخود جا دهد . اگراین شخصیت بزرگ درار وپا بدنیا می آمد، اروپائیان اورا بحیث اعجوبه دهراحترام میکردند . هند خود را به او ومردم اومرهون میداند .

اسلام اصلا[۲] مرهون افغان هااست زیرابعداززوال عباسی هابدست سلجوقی هاوسقوط بغدادبدست هلاکو اساس حیات تازه‌ای برای آن گذاشتند .افغانهااساس دایمی اسلام را درهندپی ریزی کردند . هندکشور بزرگی بود هزاران میل بین نقاط آن فاصله داشت کوهای بزرگ، دشت های غیر قابل عبور ،رود خانه های مهیب اراضی آن را ازهم جدا کرده بود . هندوها سنن وموءسسات قدیمی داشتند . مردم مفتوحه دراکثریت وافغان ها در اقلیت بودند . وظیفه فتح کاری بود بسیار مشکل . افغان ها در اول باید دردوجهة می جنگیدند هندوهادر داخل مملکت ومغول های مهاجم وترك ها ازبیرون . اگربلبن یا علاء الدین یا محمد تغلق بادشمنان سخت گیر بود ورویه ظالمانه داشت نباید آنها را ملامت کنیم . زیرا

«۱» علامه ابوریحان محمد بن احمدالبیرونی درسپتمبر ۹۷۳ «۳۶۲ هـ» در بیرون محلی بیرون شهرخوارزم به نیا آمد او ایل عمربدربارمامون خوارزم شاه شوهرخواهرسلطان محمود زندگی میکرد چون مردم برمأمون بشوریدند واورا به قتل رسانیدند سلطان محمود خوارزم را متصرف شد وابوریحان را باخود به غزنی برد ابوریحان تا آخر عمربه غزنی ماند در بعضی از حملات سلطان محمود برهند با او همراه‌بود واز فرصت‌استفاده نموده مردم، مذاهب ومدنیت‌هند را مطالعه میکرد هنگام مرگ سلطان محمود بیرونی درغزنی بود وکتاب معروف خود تحقیق ما للهذ ارا می نوشت این کتاب یکی ازمآخذ بسیارمفهد در باره روایات وعقاید مردم هند می باشد مرگ بیرونی درغزنی درآوان انقلاب سلاجقه و سلطنت مسعود بن محمود رخ داد «سال ۴۴۰هـ، ۱۰۴۸ م»

اوضاعی را که آنها بآن روبرو بودند باید درنظر داشته باشیم. آنها نمی‌توانستند کاری بکنند جز اینکه ظالم باشند و روح عصر هم مقتضی همین بود. با وجود وظیفهء مهم دفاع، انکشاف موءسسات حکومتی را نیز برعهده داشتند. آنها به هند حکومت مطلقه را آوردند و این با روحیه مردم مفتوح مطابق بود. اما بخاطر باید داشت که افغان ها سامی نبودند هرچند مذهب مردم سامی را انتخاب کرده بودند. آنها را میتوانیم آریائی الاصل، سامی المذهب وهندی المسکن بگوئیم. (مراد افغانهای فاتح است)

وقتی که اسلام را درهند اساس گذاشتند روحیه عجیب تطابق ازخود نشان دادند. خود آنها نقطه اتصال بین عرب و هند بودند.

زبان فارسی که بواسطهء آنها درهند آمد مال خود آنها بود. بانی فارسی دری مردی است خراسانی که اورا فردوسی میگویند وخراسان درآن وقت جزو خاك افغانستان بود. جلال الدین رومی که تصوف اوآتش در دل صوفی ها انداخته از بلخ است وبلخ قسمتی است از افغانستان. چار صد شاعری که بدربار غزنه بسر میبرد صحنه‌ای بود که خدا خودش آنرا باید میدید. وضع زمانه تقاضا میکرد که افغانها از زبان فارسی حمایت کنند زیرا آنزبان، زبان خود ایشان بوده.

افغان ها مانند اعراب نخواستند همه مردم را بگردانند. زیرا قرآن مقدس اجازه میداد مردمان مفتوح باپرداخت جزیه دین خودرا نگهدارند. زبان آنها مانند زبان عربی برمردم تحمیل نشده زیرا افغان‌ها درمسایل زبان رویه آشتی آمیزی داشتند. الفبا دردورهء آنها عربی بود والفاظ فارسی وهندی وگرامر هندی محض درقسمت زبان های محلی بنگالی ومربتی وتا اندازه ای هندی.

هندی ها بحیث یك طبقه به تاریخ نویسی بلد نبودند. پادشاهان افغان موءرخین درباری نگهداشتند وآنها تاریخ نوشتند. تاریخ نویسی بحیث یك فن وضرورت زندگی هدیه افغانها به هند است.

هندی ها درساختن بعضی ازعمارات، جاده ها، شهرها، نهرها مرهون افغانها میباشند. (ترجمه میرحسین شاه)

اثر : خانم فون یان چون

مترجم : محمدنسیم نگهت

تاریخ مختصر ادبیات

کلاسیک چین

از روزگاران باستانی تاامراز رشته‌های حسن همجواری، بازرگانی و فرهنگی ملت افغان وچین را بهم نزدیک نگهداشته است ،شایدخصومیات محیطی،قرابت فرهنگی،طرز تلقی بجهان وزندگی و حوادث متشابه درایجاد این روابط تأسیر بسزای داشته باشد .

درجهانیکه همه روزه مردم آن برای شناسایی نزدیک همدیگر درتلاش میباشند مردم افغان و چین نیزبه سهم خود دراین زمینه،شناسایی بهترهمدیگر ، گامهای متینی برداشته اند که تماسهای روز افزون هنری ، فرهنگی ، عرفانی،مطبوعاتی وتجارتی بین دوکشور این ادعای مارا تأیید میکند .

از آنجاییکه مردم چین برای بیشتر استوار ساختن این علائق چند محصل خودرا برای فراگرفتن ادب وثقافت افغانی اعزام داشته اندبی مورد نخواهد بود اگر مانیز مختصری از ادبیات کلاسیک چینی را برای مزید معلومات خوانندگان گرامی مجله ادب تقدیم کنیم .

درباره موءلف: خانم فون یان چون بسال ۱۹۰۰ درناحیه‌ی تانهو ، ایالت هونان چشم بجهان گشود وازپوهنتون سابق پیکنگ بنام « یونیورستی زنانه‌ی تربیه‌ی معلمان » فارغ التحصیل شد و درجه‌ی دکترادرادبیات را ازیونیورسیتی سوربون فرانسه حاصل کرد . پس از « جنبش چهارم می ۱۹۱۹ » داستانهای کوتاه متعددی بنام مستعار« دوشیزگان» نوشت که ازآن جمله داستان «تجزیه» بیش ازهمه مشهوراست. اومعلم (لکچرر، انسترکتر) یونیورسیتی « پیکنگ» و « یونیورسیتی تربیه‌ی آموزگاران پیکنگ » واستاد « یونیورسیتی فوتان »و «یونیورسیتی ووهان»و «یونیورسیتی سون یاتسن»بود. پس ازآزادی ، بحیث معاون

«انجمن ملی مردم»، بعضویت «مجمع ایالتی مردم شانتون» و بحیث معاون ریاست «اتحادیه‌ی زنان شانتون» انتخاب شدو اکنون استاد «یونیورسیتی شانتون» است.

آثار برجسته‌ی او عبارتست از: تاریخ تطور شعر چینی، تاریخ مختصر ادبیات چین، بحثی درباره‌ی درام کلاسیک (که همه پیش از آزادی انتشار یافته است) تاریخ مختصر ادبیات چین (باتجدید نظر) و تاریخ مختصر ادبیات کلاسیک چین.

تذکر ناشر راجع باین اثر: درین تاریخ مختصر، انکشاف ادبیات چین از نخستین روزگارتا جنبش چهارم می ۱۹۱۹ مورد تحقیق اجمالی و منتظم قرار گرفته است. درخلال این بررسی انواع پرمایه وگوناگون آثار ادبی، وجوه ریالیستیک ادبیات باستانی چین بارومانتیسزم نیرومند وبشردوستی، عمیق آن، نشان داده شده‌است. ممیزات و مشخصات هر دوره‌ی تاریخی از قبیل سبکهای مهم ادبی، اهمیت هر دوره درتاریخ ادبیات، کارهای ادبی نویسندگان بزرگ و همچنان اوضاع ادبی عصرشان و تأثیر آنان بر دوره های بعد، تشریح شده و آثار برجسته وممتاز بصورت مختصر مورد بحث و تدقیق قرار گرفته است.

• • •

فصل نخست

آغاز ادبیات چین

ادبیات هنری است که مظاهر زندگی را بوسیله‌ی الفاظ و کلمات منعکس میسازد نویسنده زندگانی و جهان را آنسان که خودش می بیند درآثارش نمایش میدهد، بدینصورت نوشته های خوب و زیبا ما را بپیشرفت و ترقی تشویق و تشجیع میکند درحالی که نوشته‌های زشت و ناپسند مارا بقهقرا میکشاند وسبب پسمانی و انحطاط میشود. پس اهمیت ومقصود و مفهوم اجتماعی ادبیات درهمین نکته است.

تاریخ طولانی و درخشان چین باداشتن نویسندگان بیشماری که درجهان فکر و اندیشه پیشاهنگ ورهنما بوده‌اند وآثار متعددی که خوانندگان را مسحور میسازد و دارای اهمیت و ارزش تربیتی است، بخود می بالد. بعضی ازین نویسندگان شهرت جهانی نیز کسب کرده اند و درواقع ادبیات ریالیستی اجتماعی چین جدید، ازین میراث برجسته و قابل افتخار منشأ و نیرو میگیرد.

بنابراین هم شایسته و هم ضروریست که نگاهی بعقب، بتاریخ چندصد ساله‌ی ادبیات چین بیفکنیم، زیرا این تدقیق توان آن را بمامی بخشدکه کارهای نویسندگان گذشته و انکشاف و تکامل تدریجی ادبیات و اندازه‌ی تأثیراتی را که مجادلات زندگی وحوادث روزگار بر آن وارد کرده است، بوضاحت بدانیم. و همچنان این نکته را واضح میسازد که چگونه مردم چین درطول هزاران سال برای یک «زندگی بهتر» مجادله کرده اند و اخلاف شان ازین میراث پر افتخار بزرگ وقابل توجه، برای تقویت خویش درکارهای امروزی شان، نیرو میگیرند.

ادبیات بدوی و باستانی همه ازکار منشأ گرفته است. طوریکه لوشون میگوید:

«انسانهای نخستین که اسلاف ما بودند زبانی نداشتند، اما بغرض کار باهمی ودسته جمعی، مجبور بودند تبادل افکار کنند؛ بنابرین بتدریج تولید اصوات گوناگون را آموختند. اگر آنان نمیدانستند که چگونه خستگی خود را هنگام حمل وانتقال کنده های چوب، بیان کنند؛ بطورمثال، یکی از آنان می توانست فریادبکشد: «هو-یو! هو-یو!» اگر دیگران آن را تأیید کرده او را باسرورهمراهی میکردند درآنحال «کار تمام بود» باری چنین اصوات بوسیله‌ی علایم و نشانه ها (سمبولها) ثبت شد و ادبیات پدید آمد؛ بدین نهج ایجاد کننده‌ی آن، نویسنده‌یی بود، ادیبی از «مکتب هو-یو» ... حتی امروز هم سرودهای عامیانه ازگویندگان بیسواد توده وداستانهای عامیانه از ناولست های بیسوادرامی توانیم بیابیم. همه‌ی اینان شاعران و نویسندگانی بیسواد هستند.

این نکته نشان میدهد که شعراو نویسندگان نخستین، مردمی کارگروز حمتکش بودند - همان کسانی که ادبیات شفاهی نخستین را بهنگام جریان کار به جودآوردند.

مردمان قدیم چین بکردار انسانهای نخستین هر کشور، برای تخفیف رنج کارهای شاق وپر زحمت وبغرض اظهار خوشی ازانجام کار اصوات وزبان موزونی ایجاد کردند که شعرابتدایی را تشکیل دادوسپس با گذشت قرنهای متمادی، کار نیروهای ادراکی آنان را افزون ساخت وحس زیبا شناسی شان انکشاف یافت.

افسانه ها وروایات درادبیات بومی و ساده‌ی باستانی، اهمیتی خاص داشت.

چون زندگی انسانهای نخستین دشوار و دانش و آگاهی شان اندك و محدود بود؛ برای تشریح پدیده های (فنامنا) طبیعی و اجتماعی: جهان برین و کره ی خاکی، آفتاب و مهتاب، کوهها و دریاها، بادو باران، رعدو برق، پرندگان؛ جانوران و گیاهها آغاز زندگی بشر، اختراع افزارها یا مجادله ی انسان برای زندگی قشنگتر و مسعود تر، توضیح و تعبیر علمی سراغ نداشتند. آنان در عوض میکوشیدند این پدیده ها را باساس آزمایشهای خودشان بفهمند و تشریح کنند و باینصورت روایات و افسانه های زیبای بسیاری بوجود آوردند.

افسانه ی طوفان یکی از آنهاست. این روایت بسی مشهور است و بصورت های گوناگون در قسمتهای مختلف چین وجود دارد. اما معروفترین قهرمانانی که فرونشاندن طوفان به آنان نسبت داده میشود؛ «یوی بزرگ» است.

«کن» پدر «یو» کار صعب و دشوار جلوگیری از طوفان را بعهده گرفت. او با دو مخلوق هوشیاری که در آب میزیستند مشوره کرد و برای باز داشتن طغیان سدهایی ساخت اما طوفان شدید ترشد تا آنکه خداوند خشمگین گردیده و او را کشت و نعش او در مدت سه سال دفن نشد. جسد او در این سه سال بوسیده و فاسد نگردید و یو از آن بوجود آمد تا کار وی را دنبال کند. یو در برابر حیوانات غول پیکر و ارواح خبیثی که مانع او میشدند پایداری کرد؛ بندهای بزرگی ساخت تا از از دیاد طغیان آن جلوگیری کند و نهرهایی برای رد شدن سیلاب کشید. پس از هشت سال زحمت و مشقت، بالاخر طوفان را فرونشاند و زندگی با آرامش و سعادت برای مردم آماده گردانید.

این افسانه از دلیری و حزم پدران مادر جنگ با طبیعت و از بیباکی آنان بمقابل مرگ و دشواریها ـ که چون یکی از بین میرفت دیگری جایش را میگرفت ـ حکایت میکند. اگرچه ممکن است این روایت در نظر خوانندگان معاصر واهی و فانتاستیک جلوه کند، بااینهم عزم و اراده ی انسانها برای حصول یک زندگی بهتر را نشان میدهد. داستانهایی که مانند این یکی، مفهومی عمیق داشته باشد، میتواند

نسلهای آینده را تربیت کند وبرای پیش بردن اجتماع ، نیرو وقدرتی بشمار رود. وهمچنان اینگونه داستانها بنویسندگان بعدی الهام داده ونشان واثر آنها درشعر ، نثر حکایتی ونمایشنامه‌ی ملت باقی مانده است .

ادبیات قدیم چنین ، ازلحاظ سرودها وچیستانها نیز غنی است ، اما با گذشت قرنهای متوالی ، بیشتر آن سرودهاومعماها از میان رفته ویکتعداد محدود آنها ، که توسط نساخان بعدی ثبت شده ، چنان تغییر یافته که ما دیگر شکل اصلی آنها را نمیدانیم .

چون نسل بشر تکامل کرده رفت ، یکنوع زبان نگارش اختراع شد . در چین ، خط پندارنگاری (ایدیوگرافیک سکرپت) انکشاف یافت ، این خط از مرحله‌ی نخستین ، یعنی تصویر نگاری ، بانقوش (پکتوگراف) ورسم ساده شده‌ی تصاویر آغاز یافته است ؛ مثلاً ( ) برای انسان ( ) برای پرنده ( ) برای مهتاب یا ( ) برای کوه. این پکتوگرامها بتدریج طرزی خاص یافت ؛ بشکل نشانه‌های غیر مستقیم و استعاری ، علایم مرکب و متحد ، کلمه های استعاری فونیتك درآمدوانواع دیگر رسم الخط نیز بدان افزوده شد. ممیزه‌ی خاص زبان چینی .. گر چه تا حدی مبهم و موهم است باوجود این هم بصورتی مشخص ، مختصر و موجز و رساست ـ برای نشان دادن وجوه مختص ادبیات کلاسیك چین (ایجاز وقوت) ، بسیار کمك کرده است . و در مدت سه هزار سال اخیر درزبان نگارش چین ، نسبةً تغییرات کمی رخ داده است .

ازنوشته های نخستینی که بدست مارسیده بعضی آنها اصلی وحقیقی و بعضی دیگر تقلبی وجعلی است. بعبارت دیگر ، نوشته هایی بدست آمده که بدوره‌ی سه امپراتور خردمند یاسلاله های (سیا) و (شان) نسبت داده میشود درحالیکه حقیقةً بعهد خانواده ی (چو) یاپس ازآن نگارش یافته است. نوشته های اصلی باستانی کشورماعبارتست ازجوابهای غیبی دوره‌ی (شان) که بر استخوان شانه‌ی حیوانات پستاندار یا روی قشر سنگ پشت نوشته شده است. پاسخ های خدایان

بوسیله‌ی شکل د ر زهایی که با حرارت دادن استخوانها بوجود آمده نشان داده شده و نوشته‌های روی استخوانها، نتایج را ثبت کرده است. حوادث ووقایع مهم نیز بر ظروف برنجی ثبت شده است .

چین در زمان سلاله‌ی (شان) شکل یك جامعه‌ی بردگی را داشت . فن زراعت وکار دهقانی و صنایع دستی قبلاً بطور نسبی انکشاف یافته بود و کشوری نیرومند مرکب از غلامان و باداران باتمدنی نسبةً عالی بمیان آمده بود .

رویهمرفته نوشته‌های استخوانهای شانه وظرفهای برنجی کوتاه است اما بعضاً نوشته‌های ظروف برنجی بیش از سی کلمه و نوشته‌های استخوان به بیش از صد کلمه میرسد. هرچند در این نوشته‌ها بصورت عموم فعالیت‌های فرمانروایان ثبت شده با آنهم او ضاع کار گری در آن روزگار ، از آنها نمودار است. چون بیشتر این نگارش‌ها به نثر است لذ اما آنهارا از قدیمترین آثار نثری ادبیات میدانیم . بعضی از آنها بسرودها مشابهت دارد؛ مانند این قطعه :

« مابروزکوی- سزا زهاتف غیبی می پرسیم :

آیاباران فرومی بارد ؟

باران ازسوی مشرق ؟

باران ازسوی مغرب ؟

باران ازسوی شمال ؟

باران ازسوی جنوب»

چنان برمی‌آید که این قطعه، افسونی برای باریدن باران است که آرزو و اشتیاق دهقانان را در مورد محصولی فراوان ، منعکس میکند .

تاریخ بیشتر این افسونهای باستانی که به نثر بیان شده یابشعر سروده شده به پیش از سده‌ی یازدهم پیش از میلاد میرسد وآغاز ادبیات چین شمرده میشود و فصل نخست ادبیات کلاسیک مارا تشکیل میدهد .

فصل دوم

ادبیات در عهد دودمان چوو

۱ــ خانواده‌ی باختری چوو، دوره‌ی، بهار و خزان»

درحدود قرن یازدهم قبل از میلاد، پادشاه (وو) ازسلسله‌ی (چو) دودمان (شان) را ازبین برد و اصول بردگی روبزوال گذاشت. جامعه یی فیودال بتدریج رو یکارآمدکه درظرف چند هزار سال پایدار ماند. دوره‌ی هشت صد ساله از تأسیس خانواده ی باختری چوتا پایان شده‌ی سوم پیش از میلاد هنگامی که «نخستین امپراتور شین» که بنام (شین شه هوان تی) نیز یاد میشود؛ سرتاسر چین را متحد گردانید؛ دوره‌ی دوم ادبیات کلاسیك چین را تشکیل میدهد.

نخست بادبیات دوره‌ی اول دودمان چو، نگاهی می‌افگنیم؛ زیرا پس از «دوره‌ی بهار و خزان» بعضی تغییرات بزرگ بوقوع پیوست. شاهکارهای ادبی این عصر عبارتست از (کتاب سرودها) وبعضی بخش های (کتاب تاریخ) و همچنان (کتاب تغییر).

(کتاب سرودها) قدیمترین مجموعه‌ی شعرچین ویکی ازبزرگترین ذخایر ادبی این کشوراست. این مجموعه، محتوی بیش ازسه صد سرود است که پیش ازقرن ششم قبل از میلاد سروده شده ودربیشترآنهادرهرمصراع چهارهجا وجود دارد. بعضی ازینها، سرود های رقص ها وقربانیهاست؛ برخ دیگر اشعار حکایتی و هجو و متعلق بدوره‌یی بعد تراست؛ وبك بخش دیگرسرود های مردمی، ازنواحی مختلف است که زندگی و اندیشه‌های مردم عادی رانمایش میدهد.

این سرودها مانند اشعار باستانی کشورهای دیگر، بارقصها همراه ونمودار اشکال مختلف کاریا رسوم ومقررات زراعتی (ازقبیل دعاها، سرودهاو میله های فصل درووخرمن) بوده است. قسمتی از (کتاب سرودها) که بنام «سرودهای چو» یاد میشود؛ اشعار متعددی دربارهٔ زراعت را دربردارد که بهترین آنها «درختان راصاف وعلفهارا پاك میکنند» و «سهم های خوب، بمناسبترین وقت» است.

شاید اینها سرود های مردمی باشد که ازطرف فرمانروایان بحیث قصاید یکه

بهنگام قربانی یا ایثارو فداکاری سروده میشود؛ برگزیده شده و همچنان ممکن است تغییروتحریفی درآنها راه یافته باشد زیرابعضی ازمصراعها فاقد انسجام و هماهنگی است. این سرودها تصویرواضح وروشنی ازجانکنی بردگان قدیم چین را برای بدست آوردن قوت لایموتی در «وادی دریای زرد» درسه هزار سال پیش، مجسم میسازد.

قدیمیان از اشعار حکایتی که دربارهٔ اعمال قهرمانانه ی نیاکان شان سروده شده بود؛ بهره یی داشتند وچنین اشعار نیز در «کتاب سرودها» یافته میشود. برخی ازآنهادرمدح اعضای خانوادهٔ شاهی استوبخشی دیگرکارهای ازرگ قهرمانان قدیم یاپایداری مردم دربرابرتاخت وتازعشایرشمال را تجسم میدهد. ادبیات قدیم چین، حماسهٔ برجسته وبزرگ ندارد؛ با اینهم ازین اشعارحکایتی میتوان درك کرد که مردم دورهٔ چوچسان کارمیکردند، می جنگیدند وکشور را آباد ونظارت میکردند.

درین مجموعه، اشعار هجوی متعددی نیزمشاهده میشود. چون دهقانان کارهای دشواررا انجام میدادند وبیشتراوقات باگرسنگی وسردی بسرمی بردند وباوجود این مجبور بودند وخراج‌های سنگین بپردازند؛ بصورت رایگان کارکنند وبخدمت های اجباری شامل شوند؛ بدین سبب بعضی ازین سرودها بیعدالتی اجتماعی واختلاف وتباین زندگی متجمل وباشکوه وبی اعتنای طبقهٔ فرمانروا با سرنوشت اندوهبارزحمتکشان ورنجبران را انتقاد میکند.

امامهمترین قسمت (کتاب سرودها) را سرود های مختلف محلی تشکیل میدهد. با آنکه حکمفرمایان این ترانه ها را برحسب میل ومرام خود گردآورده اند و بدین جهت ناگزیرتحریفاتی درآنها پدید آمده است بازهم این اشعارلیریك همیشه دلفریب ودوست داشتنی است. قطعهٔ «درماه هفتم» که مشغولیت های مراسم مختلف سال را بیان میکند؛ صحنه‌های حقیقی زندگی روستایی درخزان وزمستان را نمایش میدهد:

در ماه نهم خرمن ها را آماده میسازیم ،
در ماه دهم آنها را برمیداریم ،
وقت و ناوقت ، ارزن برای نوشابه ، ارزن برای پخت ،
شالی ، کتان ، لوبیا ، گندم ، بیایید ، دهقانان من ،
درو و خرمن من بپایان رسیده است ،
بروید و کار در خانه آغاز کنید ،
در بامدادنی گرد آورید بوقت شام ریسمان بتابید بسرعت ، بالای بامها بروید
بزودی بپاشیدن حبوب متنوع خود آغاز خواهید کرد (۱) .

بردگان نه تنها برای ارباب و مالک زمین بشدت کار میکردند بلکه پست وخوار نیز شمرده میشدند - مخصوصاً زنان :

روزهای بهار بپایان میرسد ،
آنان دسته جمعی سوسن سفید می چینند .
دل یک دوشیزه محزون و اندوهناک است ،
مجبور است همراه ارباب بخانه برود .

انز جار آنان نسبت بار بابان درسرودهایی از قبیل « تق ، تق ، آنان چوب می شکنند » اظهار شده است .

شما نمی کارید ، شما درو نمیکنید ،
با اینهم سه صد خرمن از شماست !
شما شکار نمیکنید ، شما صیدی را تعقیب نمیکنید .
با اینهم همه ی آن خرگوشها را که در حیاط شما آویزان است ببینید !

درقطعه ی « موشهای بزرگ » ، نیز و تأثر وآرزوی آینده یی بهتر ، بیان شده است :

موشهای بزرگ ، موشهای بزرگ ،
از گندم مادور شوید !
سه سال برای شما کار کرده ایم .

(۱) از (کتاب سرودها) ، ترجمه ی آرتر ویلی .

لیکن شمامارا بانوك پازده بدورافکنده وبچشم حقارت نگریسته اید ؛
اکنون‌مااین زمین را ترك‌میگوییم .
بامید بهتروخوشترازین —
آن زمین مسرت‌بخش ،آن زمین مسرت‌بخش ،
درآنجا هرآنچه نیازداریم خواهیم یافت(۱)

در « کتاب‌سرودها »اشعارعاشقانه ی‌زیادی هم وجود دارد که برخی ازآنها عشقهای صادقانه،بی‌آلایش ومحبت های خلل ناپذیروبرخ دیگر عشقها ازدواجهای‌همراه بابدبختی وناکامی وتیره روزی ، وغم‌ها وآلامی راکه مخصوص زنان روزگـار فیود الی‌است تشریح وترسیم میـکند . در قطعه‌ی «ماتصور میکردیم دهقان ساده‌یی خواهی بود » ، درآغازبدودلباخته‌ی راستین برمی‌خوریم .

من برآن دیواربلند بالاشدم.
که‌نـگاهی بروی‌فو ـ کـان بیفگنم ،
وچون نتوانستم فو ـ کـان‌را ببینم .
اشکهایم بدامن فرو غلتید .
بالاخر فو ـ کـان رادیدم ،
وچـنان بشادمانی‌خندیدم وسخن گفتم !
تودرباره ی‌ساقه های‌سرسن آزاد مشوره خواستی.
اماهیچگونه نقصی در آنها دیده‌نمیشد .
امابعدتر ناراستی مرد پدیدار میشود:
برگهای‌توت فرو افتاده‌است ،
همه‌زردوپژمرده ،
ازآنوقت که‌نزدتوآمدم ،
مدت‌سه سال رنج تهیدستی را تحمل کردم .
آبهای(چی) طغیانی بود ،
پرده‌های گـادی‌را ترکرد ،

(۱) از « مردم سخن میگویند » ، ترجمه ی‌ر پوی ابی .

این من نبودم که مقصر و گناهکار باشم ؛
این تو هستی که راهت را تغیر دادهای ،
این تو هستی که بیوفا و پیمان شکن شدهای ،
و توجهت باینسو و بدانسو معطوف گشته است(۱) .

« کتاب سرودها » مخصوصاً بخش سرودهای مردمی ، در ادبیات چین مقامی بلند و ممتاز دارد . باوجودیکه تحریف کنندگان فیودال ، مفاهیم بسیاری از اشعار را تغییر داده اند ؛ این مجموعه در نزد خوانندگان چینی در مدتی بیش از دوهزار سال ارجمند و گرانبها بوده است. این اشعار زیبای غنایی باشکال ترسیمی و زبان ساده و مهیج آن ، صحنه های حقیقی زندگی در دوره ی دودمان چو را تجسم میدهد و اساسهای عنعنه ی قشنگ و ظریف رئالزم شعر چینی را بنیاد گذارده است .

ریکارد های تاریخی « کتاب تاریخ » و نشریحات هگزاگرامهای « کتاب تغییر » که برای غیب گوئی و پیشگوئی بکار میرفت ، تقریباً هم عصر « کتاب سرودها » است .

نشر دوره ی چو از (جوابهای غیبی) دوره ی (شان) که بر استخوان های شانه و ظرفهای برنجی نوشته شده منشأ گرفته است و « کتاب تاریخ » با نوشته های ظروف برنجی مشابهت هایی دارد ، در حالیکه « کتاب تغییر » از جوابهای غیبی قدیمتری حکایت می کند ، نگارش بیشتر موضوعهای « کتاب تغییر » بیک دوره ی بعد تر متعلق است و صرف بخش های محدودی که در باب دوره های خانواده ی باختری چو و خانواده ی قدیمتر خاوری چو ، گفتگو میکند ، واقعاً در همان زمان نوشته شده است . هرچند اکثر این موضوعها گفتار و کارهای فرمانروایان را بیان میکند با آنهم حقایقی از اوضاع و احوال بردگان را دربر دارد . و با اینکه تشریحات شست و چهار هگزاگرام « کتاب تغیر » منشایی مردمی دارد ، معلومات عمومی زیادی در باره ی چگونگی زندگی در آن روزگار ، بدسترس ما میگذارد و اشاره هایی راجع بماهیگری ، شکار ، دهقانی ، فن زراعت ، جنگ ؛ قربانی ، عروسی ، خوراك ؛ نوشابه ، پوشاکه و خانه داری در آن بنظر میرسد . اگر ما از تفسیرهای صوفیانه و تعبیر های نادرست این کتابهای باستانی چشم بپوشیم ، باز هم از نظر اینکه آنها آثار نثری مهم دوره یی قدیم دودمان چو میباشد ، دارای ارزش و اهمیت است (ناتمام)

(۱) از « کتاب سرودها » ترجمه ی آرتر ویلی .

محمد رحیم الهام

بحث مختصری

راجع بعلم زبان

در بریتانیا و اضلاع متحده امریکا این چند اصطلاح را در مورد علم زبان بکار می برند :

(۱) *The science of language*

(۲) ***Linguistic science***

(۳) ***Linguistics***

(٤) *Philology*

اصطلاحات شماره [۱] و [۲] و [۳] را میتوان یکی بجای دیگر و بیک مفهوم بکار برد . مگر از انجا که زبانشناسان، علم زبان را « ساینس » میانگارند، برای اینکه عنوان این علم با عناوین علوم دیگر هم آهنگ گردد، اصطلاح ***Linguistics*** را که با اصطلاحاتی از قبیل *Physics* و *Chemistry* و جز آنها هماهنگی بیشتر دارد زیاده تر بکار می برند[۱] اما اصطلاح *Philology* را که از دو کلمه یونانی : *Philos* (محب و دوستدار) و *Logos* (لغت) ترکیب گردیده است، برای نخستین بار یونانیان بکار برده اند و آنرا نخست بر دستور زبان و پس از آن بر فن خطابه و منطق اطلاق میکردند (۲). این اصطلاح در اضلاع متحد امریکا ساحه وسیعی دارد که در یکسوی آن مدلول اصطلاح شماره [۲] و در سوی دیگرش مباحث ادبی ، و اجتماعی (*Humanistics*) قرار میگیرد ؛ مگر در بریتانیا این کلمه بیشتر بر مدلول شماره [۲] بالا و مدلولیکه در اضلاع متحد امریکا از فلالوجی در نظر دارند اطلاق میگردد .

---

[۱] *An Introduction to Linguistic science, by Edgar H. Sturtevant, P. 1, Yale University press, 1956.*

[۲] *Philology - Linguistics, by Rolf Henkl, P.4, peshawor,1952.*

یکتن از داستان زبان‌شناسی چنین میگوید :

فلالوجی اصطلاحیست که بر جنبه های لسانی ادبیات وفنون ادبی وهمچنان بر اسناد وشواهد تاریخی ، فرهنگی واجتماعی دلالت میکند وبنابران موضوعات خود را درپرتو تاریخ لسانی *History linguistic* و موضوعات فراختر تاریخ اجتماعی وثقافتی تشریح میکند . متتبعان ادبیات وعلوم تاریخ وباستانشناسی از نتایج تحقیقات علم زبان استفادت می برند ومخصوصاً باستانشناسان شواهد کتبی رابمد د این علم تفسیر وتوجیه میکنند . تتبعات فلالوجیک نیز آن قسمت مطالعات ادبی وثقافتی را احتوامیکند که درخلال مطالعهء زبانهای خاصی صورت میگیرد ، که بد ینمعنی فلا لوجی بر مطالعهء ادبیات و فرهنگ ملتهای خاصی ، از خلا ل زبا نهای خاص آ نها ، اطلاق میگر دد [۱] . مثلاً امروز شوق فراوانی درباب مطالعهء موقف زبان پشتو (همچنان زبان انگلیسی) ولهجه های آن بوجود آ مده است . دا منهء این قسم مطا لعات ، غالباً ، ازساحهء مطالعهء ساختمان زبا ن پشتو ، باساس زبانشناسی محض ، فراتر گسترش یافته میرود وسیر تکامل تأریخی این زبانرا ، زیر عنوان تأریخ ثقافت ملت گویندهء آن (افغانها) ، دربر میگیرد .مثال موضوع دیگر اینگونه مطالعات زبانهای هندی (مثلاً سانکریت وپالی) است که دانشمندان درنظردارند از روی مطالعهء آن زبانها اسنادوآثارمربوط بمذاهب هندیان قدیم رابدست آورند(۱) زبانشناسی دیگری همه این نکته رابدینگونه تأییدوتوزیع کرده است(۲) فـلا لوجی معنی وسیع و مدلول فراخی دارد ، ولی من آنرا درمورد مطالعهء شواهدو آثار کتبی بکار می برم. سپس روش تتبعات فلالوجیک رابدینصورت روشن میگرداند: عالم این موضوع (فلالوجی) نخست توجه رابانتشاریك نسخهء درست و معتبر یک اثرکتبی معطوف میسازد. پس ازان ، ازمحتویات آن نسخه اطلاعات

---

(۱) *The Study of Language, by Gohn B.Carroll, .P 3, Harvard University Press, Combridge,* 1955 .

(۲) *An Introduction to Linguistic science by E. H. S. P.* 7.

ممکن راجع بتاریخ وثقافت را بااحتوای زبان دریافت میدارد. پس بدا نجهته که شواهد کتبی راجع بزبانهای گذشته تمام اطلاعات ممکن را احتوامیکند، بنابران محقق زبانشناسی تاریخ (*Historical Linguistics*)منحیث احتیاج وضرورت بافلالوجی سروکار میدارد .

اصطلاح دیگری نیز وجود دارد که هم درکشورهای اروپایی وهم در اضلاع متحد امریکا بریک شعبه خاص علم زبان بنام (*Comparative philology*) اطلاق میشود. من این اصطلاح رابزبانشناسی مقایسه یی ترجمه میکنم . دراین اصطلاح ، که تقریباً دراکثر پوهنتونهای جهان بکار میرود ، جزء « فلالوجی » ازبقایای اصطلاحات قرن ۱۹ وهمان موضوعیست کـه زبانشناسی معاصر ، روشهای جدید وعلمی خود، ازان تکامل کرده است .

رابطهء علم زبان با دیگر علوم :

زبانشناسی وعلم وظایف الاعضاء وفزیک : بدانجهته که تمام آوازهای زبان توسط یک قسمت ازاعضای جسم انسانی تولیدوتوسط یک قسمت دیگر احساس میشود ، یک برخ مهم زبانشناسی ، صریحاً بعلم وظایف الاعضاء مربـوط میگردد. عملیهء تولید و آوازها بتوسط این اعضا واحساس آنها ، هردو ، وهمچنان انتقال وسیر تموجات صوتی ازگوینده به شنونده بعلم فیزیك پیوستگی دارد. آن برخ زبانشناسی کـه هم بهعلم وظایف الاعضاء وهم بعلم فزیک مربوط میشود بعنوان آوازشناسی یاد میگردد .

درین برخ ، علم زبان حیثیت شاگردی را اختیار میکند ، زیرا موضوع را دانشمندان وظایف الاعضاء وفزیک از نظر موضوعات خودشان تحقیق میکنند وزبانشناس بجهته تشریح اصوات زبان آنرا اقتباس مینماید . (۱)

زبانشناسی وروانشناسی : هرنوع کردار انسان رابحیث عکس العمل یک شخص در مقابل اقتضای حال او میتوان دانست. اقتضای حال مجموعهء تجربیات

(۱) *An Introduction to Linguistic Science, P. 4.*

وحالت روحی یک شخص و همچنان محیط او را در آنی واحد احتوا میکند . اقتضای حال و عکس العمل (پاسخ) بو سیلهء شخص ، کـه توسط اولی متنبه میگردد و در اثر آن دومی ازوی بظهور می پیونـدد ، باهم مرتبط ساخته میشوند . تمام این عملیه رابصورت این شکل توضیح میتوان کرد .

اقتضای حال ——— > شخص ——— > پاسخ .

روا نشناسی با آن قسمت این عملیه سروکار میدارد که بو سیلهء اصطلاح «شخص» یعنی عاملیکه اقتضای حال را باعکس العمل پیوند میدهد ، ارائه گردیده است . این موضوع رابدین دو صورت مطالعه میتوان کرد :

(۱) هرموضوع یاشخص میتواند حادثه یرا که اقتضای حال او و عکس العملش در وی پدید میاورند بروش عندی ابلاغ نماید . وباصف آنکه دیگری نمیتواند صحت و سقم گفتار او را در ینمورد بطور مستقیم بازنماید ، روانشناسان جهة منظم ساختن و عیار گردانیدن اینگونه تشریحات عندی اصول وروشهایی را بوجود آورده اند .

(۲) اقتضای حال و عکس العمل و تغییرات لازم هریك را بنهجی کاملاً آفاقی ـ نیز مطالعه میتوان کرد . اینقسم مطالعات باتجربیات لابراتواری صورت میگیرد و درست بسان مشاهدات فزیکی وکیمیایی وتجربه بازرسی میشود .

اقتضای حال یاعکس العمل ، هرکدام بنوبهء خود ازگپ زدن متشکل میتواند بود ، که اگر دریندم از باقی عوامل چشم بپوشیم ، شکل بالایی باینصورت میدراید :

اقتضای حال ——— > شخص ——— > گپ زدن

یا گپ زدن ——— > شخص ——— > عکس العمل

تفکر شخص در بین اقتضای حال و عکس العمل صورت گپ زدن را اختیار میکند ؛

یا گپ زدن ——— > شخص ——— > گپ زدن .

بعلاوه «شخص» گاهی قسمت حادث شده (مثلاً : هنگامیکه مرا زد بخود گفتم ، هیچکس قادر نیست بامن همچو عملی را انجام بدهد و کیفر نبیند ؛ وسپس من هم اورا زدم) را اخبار نماید . دراینصورت ممکن است شکل بالایی را بدینصورت تعدیل نماییم :

اقتضای حال ——— > گپ زدن (باخویشتن) ——— > عکس العمل

چنان تصور میشود که اینگونه گپ زدن باخویشتن ، خواه به آواز بلند ، بخاموشی ، بسیاری از مسایل پیچیده را حل می نماید. از همین بابت واز روزگارانی بسیار پیش دانشمندان اینقسم تفکر عادی را عین گپ زدن دانسته اند . بهمینگونه تصور می رود که در بسیاری از مسایل ساده و عادی ضرورتی باستعمال کلمه ها احساس نگردد . چنانچه یک راننده چیره دست میتواند در مواقع ضرورت به بسیار تندی برک بزند یا چرخ موتر را بطرفی بگرداند درحالیکه عملیه های اجرا کرده خویش را نمیتواند درخلال همان اندازه از زمان وبهمان تندی شر نماید. پس تنها مسایل وحوادث بسیار پیچیده آدمی را بگپ زدن وا میدارد .

بدینسان می بینیم که زبانشناسی و روانشناسی باهم پیوستگی نزدیکی دارند وانواع تجربه هاییکه در روانشناسی صورت میگیرد در تحصیل بسیاری از موضوعات زبانشناسی کمک میرساند(۱) ومتبتعان روانشناسی عمومی یا روانشناسی نظری که در باب مطالعه کردار انسان نظریات کلی و مبنی براصول اولیه ابراز مهدارند زبان را بحیث کردار انسان مطالعه میکنند. بدین مناسبت گروه کثیری از دانشمندان روانشناسی نظری ، ازروزگار *Wundt* (۱۹۰۰-۱۹۰۹) تا امروز درباب زبان وتکلم انسانی نظریاتی باساس روانشناسی ابراز کرده اند همچنان روانشناسی اجتماعی زبان را بحیث یك پدیده اجتماعی ووسیله تبادل افکار بشری ؛ وروانشناسی کودك تکامل زبان وتکلم را درطفل مطالعه وتدقیق میکند وجای تعجب هم نیست که روانشناسان کودك زبان را بهتر ومشرحتر از زبانشناسان تحلیل وتشریح کرده اند .

روانشناسی تربیتی نیز به مطالعه زبان بجهتی علاقه میگیرد که در تعلیم وتربیت امروزی تدریس قرائت وانشاء وفنون مربوط بگفتار ونگارش ادبی تدریس زبان بیگانه اهمیت درخور ملاحظه یی را کسب کرده است.

---

(۱) *Introduction to Linguistic Scicnce, pp.* 4 - 5.

درساحهء دیگری از روانشناسی دانشمندان روان‌سنج درپیمایش ذکای لسانی وفنون مربوط بالسنهء مختلف کنجکاوی هایی میکنند. روانشناسی اشخاص غیر عادی (*Abnormal Psychology*) و معالجان بیماریهای دماغی (*Psyiatrist*) بنهگام مطالعه و تشخیص ناخوشیهای زبان (*Aphasia*) و گپ زدن نامنظم (*Psychotics*) بمسایلی بر میخورند که کاملاً بزبان وابستگی میدارد و مابجهة اختصار وسهولت، عالم بیماریهای لسانی (*Speach pathologist*) را به علتی که باید به تمرینها و تجربه های روانی بیماران شفاخانه ها (*Clinical Psychology*) و در مانشناسی اعصاب (*Neurology*) و غیرهم بپردازند، در دسته روانشناسان شامل می انگاریم.

بهمینگونه درینجا باید بمدرسان اشخاص کروکور، که تربیهء آنها ازلحاظ گپ زدن، مشکلات فراوان دارد اشاره کرد. اخیراً روانشناسان بمطالعه اصوات نیز دلچسپی پیدا کرده اند؛ واین خود بهمان پیمانه یکه در تاریخ گذشتهء روانشناسی معاصر، اشخاصی مانند (*E. W. Scriptur*e) آوازشناسی تجربه یی (*Experemental Phonetics*) را مطالعه کرده اند، بمسایل لسانی نیز تعلق میگیرد. در اخیر باید متذکر شد که گروه دیگری از روانشناسان، اما گروه کوچکی، درساحه یی بعنوان روانشناسی لسان (*Psychology of Speach*) که دران یك قسمت ازحقایق گوناگون منتج ازشعبه های یاد شدهء روانشناسی باهم امتزاج میابد، مشغول مطالعه و تتبع بوده اند (۱)

زبان شناسی و علوم اجتماعی :

چنانکه ازتعریف زبان برمیآید، وما آنرا بزودی درین مقالت بیان خواهیم کرد، زبان یك وظیفهء اجتماعی دارد. هرزبانی راکه درنظر بگیرید تنها در یک گروپ اجتماعی میتواند باقی و موجود بماند. برای بقا و بوجود آمدن زبان موجودیت یک دسته اجتماعی لازمست وزبان هم بهمان اندازه برای یک اجتماع با ارزش وضروری میتواندبود، زیرازبان دسته یی از علامه های

(۱) *Thc Study of Language, pp.3 - 4*

باارزش برای انسان است وازینرو همان وظیفه یی را بـرای اجتماع انجام میدهد که‌سیستم اعصاب برای فرد انجام میدهد . بکار بردن زبان واحد توسط افراد از هم جدا ساخته شده نیز باعث ایجاد یکدسته‌ء واحـد اجتماعی میگردد (مانند مردم افغانستان و پښتونستان) .

زبانشناسی خود یک‌علم‌اجتماعی است ، مگر نمیتواندباعلومیکه معمولا اجتماعی نامیده میشوند بکلی منطبق باشد . علوم اجتماعی ، غالباً ، به‌تاریخ ، انسانشناسی و جامعه شناسی تقسیم میگردد . تاریخ از انسانشناسی و جامعه‌شناسی ، بعلت آنکه موضوع خودرا از حوادث گذشته انتخاب میکند، فرق میدارد . جامعه شناسی وضع موجوده‌یک‌جامه رامطالعه میکند (۱) وانسانشناسی‌اوضاع حالیه اجتماعات دیگریا ثقافتها را تدقیق مینماید . بسیاری از انسانشناسان مطالعات زبانرا بداخل مطالعات ثقافت یک جامعه درنظرمیدارند . چنانچه درکشورهای متحد امریکا زبانشناسی‌بداخل ساحه‌ء‌انسانشناسی تحول کـرده‌است. انسانشناس زبانرابحیث یکی‌از عناصراصلی ومهم ثقافت میشمارد . چون ثقافت مجموعه‌ء رسوم ، اعتیادات و طرزتلقیهای‌یک طایفه یایک ملت‌است ، بنابران انسانشناسی‌نه تنها ازان جهته زبانرا مطالعه میکند که قبل ازتشریح کردن یک طایفه یایک ملت باساس نژادشناسی ، موضوع نسان‌را یک طرفه کرده باشد، بلکه میخواهد پس ازمطالعه زبان از پیوستگیها ومناسبات بین اللسانی ودیگرجنبه های ثقافتی یک جامعه آگهی واطلاع حاصل‌کند .

عالـم سیاست(*Political scientist*) ومـوءرخ‌نیز گـاهگـاه ، مخصوصاً آنـگاهی‌که بمبادی ملی وتعین حدود وثغورملیت‌یا موضوعات مربوط بتحلیل

---

(۱) بنظرامریکاییها ، مثلا *Sturtevant* پوهاند پوهنتون *Yale* واقع در *New Haven* جامعه شناسی عبارت‌ازمطالعه وضع حالیه جامعه‌های اروپایی‌وامریکاییست وانسانشناسی در نظروی عبارت ازمطالعه‌اوضاع حالیه‌ء اجتماعات دیگریاثقافت‌است . وی بعلت اینکه انسا نشناسی فزیکی ، علم اقتصاد وعلم سیاست باز بانشناسی پیوستگی نزدیک‌ندار داین‌علمهارا ازاجتماع علوم اجتماعی بیرون گرفته است ، مراجعه شود به مقدمه بر علم زبان ، اثرمذکور ، صفحه ٦ .

امور تبلیغاتی تماس بگیرند بزبان توجه میکنند . بـدیگرعبارت موعرخ زبان را بحیث آله ووسیله میانگـارد وبزبا نشناسی ازان جهته علاقه میگیرد کـه بحیث شواهد وآثار مهاجرتهای قبل التاریخی بـدردش میخورد . ازان جهته بتاریخ وسرگذشت زبان علاقه نگرفته این موضوع را بزبانشناس وامیگذارد .

زبانشناسی وامور انجنیری : انجنیر هانیز بمسایل زبان علاقه میدارند وبنهجی غیرمستقیم درین ساحه مطـالعـاتی میکـنند . تاریخچه اینگونـه مطالعات وکـاوشهـا ازآوان پیدایش تیلفـون وانجنیـری صوتـی آغاز میبابـد . این طایفه میکوشد که وسیله های بهتر وموءثرتری را از برای طـریقه های گونا گون گزارش وانتقال افکار وگپ انسانی بدست آرد. برای این کار لازم می افتد که خصوصیتهای فیزیکی آوازهای کلام آدمیزاده مطالعه شود . از همین روی انجینران صوت برای ترکیب کردن آوازهای سخن بوسیله هـای الکتـرونیک وترقی بخشیدن بآزمایشهای استعداد های گفتار رنج برده اند بهمانسان این طایفه وسایل پدید آوردن انواع مختلف دستگاهها وآلات لسانی *Linguitic machines* را فراهم کرده ومثلاً دستگاهی رابوجود آورده است که گپهای آدمی را بمجموعه های علامات ورموز الفبایی چاپی مبدل میکند . اخیراً انجینرهای مخابرات صوتی وریاضیدانان نظریه وسیع وجالبی درباب مخابرات ابراز کرده اند که بهرقسم طریقهء مخابره عضوی یا میخانیکی ، راست ودرست می آید .

زبانشناسی وفلسفه :

فیلسوفان نیز ازجهات متعددی بمطالعهء زبان علاقه دارند . طایفه یی ازایشان درباب مفاهیم ماوراء الطبیعی زبان سخن گفته اند[۱] وگروهی دیگر منطق ریاضی

---

[۱] افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م.) نخستین کسیست که زبانرا از لحاظ فلسفه وبکمک استدلات قیاسی منطقی تشریح کرده است . مراجعه شود به: *Philology-Linguistics* تالیف *Henkl* صفحـات (٤ - ٧) وهمچـنان کتـاب *Language* اثر *Bloomfield* چـاپ امریـکا *Henry Holt and Co* سال ۱۹۵۱ صفات (۱-۷) .

(*Symbolic Logic*)را بحیث نوعی از زبان موضوع تدقیق و مطالعه قرار داده اند وهنوزهم گروهی دیگر بحیث مثال درموضوع روشن علمی بزبان علاقه میدارند .

بترتیبیکه مختصراً بیان کردیم ، دانشمندان علم الاجتماع وروانشناسی وعلوم انجنیر پدیده «زبان» یعنی آله «انتقال افکار آدمیزادگان» را ازنظرهای گوناگون واز برای هدفهای مختلف مطالعه و تدقیق میکنند ومثلاً علم زبان را در علوم اجتماعی بمشابه «فزیک ما لیکیولی در علوم طبیعی وحیاتی می انگارند .

علم زبان :-

این علم از ماهیت وطبیعت زبان سخن میگوید پس باید پیش از همه بر موضوع آن که «زبان» است فطری مختصر بیفگنیم :

۱- زبان امریست کسبی وثقافتی نه فطری وعضوی :

۲- دانشمندان ، رویهمرفته ، زبانرا بدینعبارات تعریف کرده اند : [۱]

زبان یک سیستم ارادی سمبولهای صوتی است که بوسیله آن افراد یک دسته اجتماعی همکاری وفعالیتهای متقابل میکنند .

اکنون هر کلمه وعبارت تعریف فرق را یکایک تحلیل میکنیم :

کلمه «سیستم» هجاهای مهمل وبی معنی ، مانند - مثلا : ته - ره - ره بوم یا دی - ای ا - هوی - آهول - نوفی - نو ، را ازساحه «معرف این تعریف خارج می سازد . برخلاف جمله «سگ زلمی را خورد» کاملاً منظم وسیستماتیک میباشد چنانچه اگر ترتیب کلمه های زلمی وسگ را برهم بزنیم بازهم مفهومی را (زلمی سگ را خورد) ، هرچند خنده آور باشد ، افاده میکند .

کلمه «سمبول» ترکیب «ارادی سمبولهای صوتی» مهمترین اصطلاح این

---

[۱] رجوع کنید به *An Introduction to Descrystive Linguistics* اثر *Yleason* چاپ هنری هالت وشرکا - امریکا سال ۱۹٤٦ صفحات (۱-۱۳) و *Language* اثر *Sapir* سال ۱۹۲۱ ص ۱-۲۳ و *An Introduction to Linguistic science* اثر *Sturtevant* صفحه ۲ و مطالعه زبان اثر گرانصفحه (۱۰) .

تعریف است؛ بدینمعنی که سمبول ذاتاً ثنویت (*dualism*) دارد. یعنی سمبول باید خودچیزی باشد که ازیك چیز دیگری غیر ازخودنمایندگی کند. این مسأله‌را در شکل زیر ملاحظه فرمائید.

سمبول + مدلول یا بصورت واضحترشکل آن + معنی آن

درین قضیه «شکل» عبارت‌از هرواحد بامعنی یك عبارت و «معنی» معنی‌و مفهوم یاموضوع همان واحد است.

«سمبول ارادی» آن‌است که‌هیچگونه «ضرورت» یاارتباط طبیعی بامعنی خودندارد. یعنی معنی کلمهء: سگ فارسی، سپی پښتو، *dog* انگلیسی، *Hund* جرمنی *chien* فرانسوی وهمچنان *Cavis* لاتینی، اسپ فارسی، آس‌پښتو وفرس عربی و معنی صد ها همچوکلمه های‌دیگر درصد ها زبان یکیست [۱] یگانه دلیلی که چرا کلمهء «سپی» برین حیوان اطلاق میشود اینست‌که سخنگویان زبان پښتو این کلمه را بهمین معنی بکارمیبرند.

کلمهء «صوتی» فعالیتهای دیگرانسانی را از قبیل لسان حرکتی (*Gesture-language*) زبان‌علایه یی (*Sign language*) و زبان نگارشی (*Wnitten language*) را ازساحهءمدلول این‌تعریف‌خارج می‌سازد. تمام اینها فعالیتهای‌مهم بشری وازموضوعات‌شایستهء تفحص ومطالعه استند وگذشته از آن‌ارتباط‌مستقیمی‌بازبان‌شنیدنی (*Audible speach*)دارند. یگانه‌علت‌بیرون کشیدن آنها ازساحهء معرف تعریف زبان بجهة سهولت است [۲]، زیرآنها را عیناً بسان زبان شنیدنی نمیتوان تدقیق کرد وهمبدانجهة تحقیق علمی یکجایی آنها با گفتارشنیدنی دشواراست. (باقیدارد)

---

[۱۱] مفهوم «سمبولهای ارادی» از ان جهته در تعریف زبان گنجانیده می شود که در قدیم و حتی امروز گمان میرفت که زبان یك چیزی ارادی نیست وکلمه هایی‌که در موارد معانی مشخصی‌بکار میروند، هرکدام آنها بامعنی ومفهوم خود پیوستگی «طبیعی و ضروری» دارند یعنی غیر از استعمال همان کلمه برای همان مفهوم دیگر چاره یی وجود نداشت. موسس این عقیده افلاطون ـ دانشمند یونانی است. ولی‌نظربدلایلیکه درینجا مجال‌بیان آن نیست زبان یك امر ثقافتی یعنی محصول‌اجتماعی ویك اعتیاد است بنابران امر غیرارادی وطبعیی نیست. رجوع کنیدبکتاب *Language* تألیف *Sapir* صفحات (۱-۲۲) و *Language* اثر *Bloomfield* صفحات (۱- ۲۰)

حبیب الله تږی

د پښتو لیک

—۲—

دوی دپښتو مخصوص توری داسی لیکلی دی : (۱)

ټ = ط	لکه پدی مثال کی	تول = طول
څ = ح	» » » »	څوك = حوك
ځ = ءح	» » » »	ځم = حم
د = دء	» » » »	دیر = دءیر
ړ = رء	» » » »	زړه = زرءه
ڼ=نء	» » » »	رڼا = رنأ

برسیره پردی دنومړی کورنی په لیکنوکی د(ښ) او (ږ) توری هم د(ش) او (ژ) په بڼه لیکل شوی دی

دغه دول د(ک) او (گ) توپیر هم نه دی پکښی ساتل شوی. بلکه دواړه په همدا یوه بڼه (ک) لیکل شوی دی لکه په لاندی مثالونو کی :

د (ږ) په ځای د (ژ) دلیکلو مثال :

«څو دیر مشق دغشی کیږی هونبره یی مټ اوشست ورته جوړیږی» (۲)

د(ښ) په ځای د(ش) دلیکلو مثال :

«هرچه په اس شه غشی ولی داهسی یوسور به دی ، تردیرونیزه بازو.» (۳)

د (گ) په ځای د(ک) دلیکلو مثال :

---

(۱) دخوشحال کلیات دکنهار چاپ مخ ۷

(۲) دستار نامه مخ ۴۹

(۳) دستار نامه مخ ۵۳

«مقصو دهمدغه څلور ستره دی که یی تینک کاهم شله، هم کښه هم ړنده هم کونکه شی» (۱) دلته یوه دیاد ونی وړ خبـره داده چه له یوی خوا خلاف ددغی کورنی دنورو کلمی آثارو دپیښور چاپ دستار نامه کی د(گ) توری هم پدی بڼه (گ) لیکل شوی دی اوله بلی خواددستارنامی خپرونکی وایی:

«دیر و ادیبانو اودوستانو دا خبره خوښه کړه چه دستار نامه دی په موجوده پښتو رسم خط کی چاپ شی چه عوام تری فائده وا خلی. ولی املاء دی هم داسی نقل شی چه څنگه لیکلی شوی ده.» (۲)

دلته نوسړی څه ووایی چه حقیقت څه دی؟

آیا په دستار نامه کی له آره د(ک) او (گ) توپیر سره شوی دی اوکه سره د خپرونکی دپورته خبرو بیاهم ښاغلی اوسنی کاتب خپل تصرف پکښی کړی دی؟

زما عقیده داده چه هرو مرو اوسنی کاتب خپل تصرف پکښی کړی او (ک) یی په (گ) سره اصلاح کړی دی. ځکه پخپله همدی چاپ شوی دستارنامه کی هم په ځینو ځا یونو کی (گ) د(ک) په بڼه لیکل شوی دی. لکه په هـغه مثال کی چه مود مخه ولیده. مگر په ځینو ځایونو کی بیا د(گ) په همدانننـی بڼه (گ) لیکل شوی دی لکه په لاندی عبارت کی:

«بحری خودامی وی، داواړه مرغونه چه یاد شول پکښی پاچا باز دی. دانو په پتی سترگی ساتل شی. دده داشرف کافی دی چه په واز وسترگو ساته شی» (۳)

بله دیادونی وړخبره پدی ځای کی داده چه دپیښور چاپ دستار نامی په لیک کی ننني د(ځ) توری هم خلاف ددغی کورنی دنورو هغو کلمی کتا بونـو چه چه مالیدلی دی د(ج) په بڼه راغلی دی نه د(ح) په بڼه.

لکه پدی عبارت کی:

«دانمو نج روژه نور طاعت عبادت چه پر تافرض شه هم پد اسبب چه ما نعمتونه د ظاهر دباطن وتانه درکړل.» (٤)

---

(۱) دستار نامه مخ ۱٤۷

(۲) په دستار نامه باندی دښاغلی عبد الشکور مقدمه مخ ٦۳

(۳) دستار نامه مخ ٦۳

(٤) دستار نامه مخ ٦۳

ددی لیک ځینی نور خصوصیات :

۱- ځینی لنډ «Vowels» لکه زور ،زیر او پیښ په هغو نښو ښودل شوی دی چه په عربی ځینی لیکنوکی ښودل کیږی .

(وگوری ءدخوشحال او عبدالقادر کلمی دیوانونه دمطبوعاتو دکتابخانی متعلق)

مگر زورکی دنن په‌دول په‌جلا دول سره په (٥) او په مرکب دول سره په (—) ښودل شوی دی. اما کله‌کله‌رت لویدلی هم‌ی. لکه پدالاندی‌بیتونوکښی چه‌په کلمی دیوانونوکی لیکل شوی دی :

زما عشق په هغه شان دی لکه وه ستا خاطر هغه سندان دی لکه وه

یا پما باندی مینه کړی دلبره یا می مینه ځنی ماته کړی الله

دغه دول زور هم‌کله کله په‌ننني دول په (٥) ښودل شوی دی لکه پد ای بیت کی :

بیا به صبر دخوشحال ختک الجه کا راڅرگنده شوه سره کړی خوله‌په‌پانو

۲- کله کله دیر ښکاره «Vowels» هم چه نن هرمرو په (ی) او (و) یعنی ځانته تورو سره ښودل کیږی هلته په‌زیراو پیښ سره ښودل شوی دی لکه دکلمی دیوان په‌لاندی بیت کی چه ورسته دلومړی مسری دلومړی (و)نه (ی) لویدلی ده:

تاو چه زما دخولی بوسه لکه‌دارو ده غواړم دا دا رودزړه پرهار لره‌کنه

یاپه لاندی‌عبارت کی چه(گوندی)او(غوندی) بی(و) لیکل شویدی :

« له جهله سړی‌گندی‌په دیرعلم تربیت خلاص شی اما دحماقت نه بوعلی غندی‌سړی‌هم خلاص نه وء ». (۱)

۳- ثقیله (یء) دیرځله‌دننني فعلی ثقیلی(ی) په بڼه‌لیکی لکه‌په‌لاندی عباراتوکی :

«حق تعالی‌یوه‌مزریء پده مهربانه کړه . » (۲)

---

(۱) دستارنامه مخ ۲٦۹

(۲) دستارنامه مخ ۱۷۷ — ۱۷۸

یادا چه : «دصحرا هوسی، پری بی هوشی شی(۱) ٤- دمیز اخان انصاری او دولت په دیوانو نو کی کله کله د(څ) په ځای دال ورلاندی یو تکی لیکل شوی دی(۲) دعبدالقادر په کلمی دیوان کی هم داتوری په همدی بنه لیدل شوی دی . (۳)

ددی کورنی دلیك دورځی څرګندمیزات :

۱- کښ - کښی.

هغه غږ چه دپورته لفظ دویلو په وخت کی ددغه لفظ په پای کی اوریدل کیږی ، اوپه پښتوکی نن په ځانته توری یعنی مجهوله (ی) بنودل کیږی ، دخوشحال دکورنی په لیکنو کی هم په توری یعنی (ی) سره بنودل شوی دی. مگر دپښتو په تازه لیکنو کی ترڅوکاله دمخه پوری هم دغه لفظ بی (ی) یعنی (کښ) لیکل شوی دی؛ لکه داچه د خوشحال دکلیاتو دکندهار دچاپ په مقدمه کی دمقدمی لیکونکی لیکی :

«دالفظ - کښی - دخوشحال دکورنی په تولو کلمی دیوانو نو کی په - ی - لیکل شوی دی. مگراوس بی - ی - لیکل کیږی . » (٤) دغه دول په پښتونستان کی تراوسه هم دالفظ اکثربی (ی) لیکل کیږی لکه داچه دپیښور دچاپ ددستار نامی خپرونکی دنوموری کتاب په مقدمه کی لیکی :

«په ننی املاء یولفظ لیکل شی - کښ - یه پخوانی املاءیعنی ، ددستارنامی په قدیمه املاکی ، لیکل شی - کښی - . » (٥)

۲- « یی» چه پښتو کی غائب ضمیر او ناقص فعل دی کله د(ی،) په بنه لیکل شوی دی اوکله د(ی) .

۳- (په) او(له) اکثر دکلماتوسره یوځای لیکی لکه په لاندی عباراتو کی :

« درست کتاب پمقدمه ، پدوه بابه ، پیړه خاتمه ترتیب شوی دی . » (٦)

یاداچه :

«لدی بابه ویل دیر دی اما کتاب طول وته ځی . » (۷)

---

(۱) دستار نامه مخ ۱۸۱
(۲) پښتوکال ۱۹۵۸ گنه ۳
(۳) وګوری دعبدالقادر کلمی دیوان
(٤) دخوشحال ختک کلیات د کندهار چاپ
(٥) دپیښور چاپ دستارنامی مقدمه.
(٦) دستانامه مخ ۳
(۷) دستارنامه مخ ۲۰

٤ - دنن په اصطلاح دمجهولی ، معروفی او ملینی (ی) څه توپیر دتوری له مخه نه سره لیدل کیږی لکه په لاندی عبارت کی :

« دسپی ښکارا گرچه ښه ښکاردی اما ځای طلب دی. اومیـدان غـواړی ، چه لوړ ژور ځنگل نه وی. بیاهسی سواره غواړی چه ورپسی ی زغلوی.» (۱)

٥ـ ددی کورنی په لیکنو کی ترهغه (و) نه وروسته چه دپارسو دتأکید د «ب» په مقابل کی د «Prefix» په دول راځی یوه (ه) هم لیکل شوی ده لکه په لاندی عبارت کی :

«هرچه په حکم دحدیث دستاردباب ـ چه ـ ما لید لی دی هغه به هـم درته وه وایم . » (۲)

دمعزاله دیوان :

پدی برخه کی یوه دیره دخوند خبره دمعزاله دکلمی دیـوان دی چه د، پخپل کلم په (۱۱۵۹ھ) کی لیکلی دی.

معزاله دعبدالقادر هم عصر اویوتکړه شاعر دی چه یی دعبدالقادر سره په هغی تاریخی مشاعره که گډون هم کړی دی ، کومه چه دخوشحال با بابدی بیت پسی روانه شوی ده : (۳)

چه خوشحال خټک یی وایی په پښتوژبه، خبری په پارسی ژبه ، به نه وی کـه پوهیزی سخن هسی «عبدالقادر خان ددی بدلی قافیه اړولی ده او دخپل پلار شاعرانه استقبال یی پدی دول کړی دی :

لکه زه په یارمفتون یم بل به نه وی مفتون هسی + لـکه زه پسی محزون یم بل به نه وی محزون هسی

ددی غزل په مقطع کی عبدالقار لکه خپل پلار هسی ویاړی :

داغزل په پښتوژبه چه بیان عبدالقادر کړ

دروغجن یم که بسی خانه وایی بل یو پښتون هسی (٤)

---

(۱) دستار نامه مخ ٤ ۲ـدستارنامه مخ ٤

(۳) وگورئی پښتو کال ۱۹۵۸ گڼه ۳، او پښتانه شعرا توک ۱ مخ ۱۸٤

(٤) دعبدالقادرکلمی دیوان ـ دمطبوعاتو دکتابخانی.

دمعزاله دهغه غزل یو بیت چه یی پدی مشاعره کی ویلی هغه دادی:

دا زما دآه داد خوادی چه دحسن دا منگیر شو

ستادمخ له خطه ماته معلومیزی مضمون هسی

په مقطع که دعبدالقادر ځواب داسی ورکوی:

معزاله دی ځواب وکړ په پښتو عبدالقادره!

اوس ثانی دستا پیدا شو به دادور پښتون هسی (۱)

لنډه دا چه معزاله دعبدالقادر سره په یوه مهال کی ژوند کړی دی مگر دنوموړی شاعر (معزاله) په کلمی دیوان کی ځینی داسی پښو توری لیدل کیږی چه دخوشحال دکورنی وروستیو کسانو هم نه دی استعمال کړی. مثلاً دی دپښتو د(د، ړ، ږ، ښ) توری کټ مټ په همدانننی بڼه لیکی. (۲) مگر خوشحال خان دکورنی په لیکنو کی بیاداسی نه دی

بله خبره دمعزاله په دیوان کی داده چه دی دپښتو نننی د(څ) او (ځ) توری دواړه په یوه بڼه یعنی داسی (څ) لیکی نه داچه دی هر غږ ته ځانته تورو لیکی. (۳) مثلاً دی (وروځه) د(وروڅه) په بڼه داسی لیکی چه د(څ) لاندی یوه همزه ته ورته نښه هم لیکی.

دغه دول (څنگه) هم داسی لیکی چه (څ) لاندی دغه همزه ته ورته نښه ورلیکی او دا پخپله هم د معزاله دلیک یوه ښکاره توپیروی د خوشحال دکورنی دلیک سره. (نوربیا)

---

(۱) پښتانه شعراتوک ۱ مخ ۲۹۲

(۲) پښتوکال ۱۹۵۸ گڼه ۳

(۳) پښتو همدغه گڼه

ازولسن ترجمه هاله

سمبولیزم

Symbolism

— ۲ —

مگر درآخرین نمایشات منشورالبسن ، غولها واشباح اشعار دراما تیکی اوبار دیگر میخواست که به مهمانهانه طبقه متوسط دزدیده داخل گردد: بالاخره اشعار نیچرلستی مجبوربود که درقالب خودرخنه هایی واردآرد. سراسرجهان پر ازبخار، درهم وبرهم وباهیبت رومانتیکی بکلی ممنوع ودرهم فشرده گردیده بود، ولی درینوقت نقطه نظر مادی وتخنیک ماشین های محرك نیچرلیزم به متشنج ساختن خیالات شاعر آغازکرده بود ، میخواست چیزی راکه اواحساس میکند غیرقابل منتقل ثابت سازد . خنیاگرمتوجه نوازش دادن تاراست مگر صنعتگراورارسوا میسازد . چنانچه هویس مانز ، لیکونت دولیل را «ظرف فازی پر صدا » میخواند و وردزورت پوپ را مورد انتقادات شدید قرارمیدهد .ادبیات باردیگر ازقطب کلاسیکی علمی به قطب رومانتیکی شعری برمیگردد . این عکس العمل دومی که به عکس العمل رومانتیکی قرن گذشته مطابقت دارد ، درفرانسه بنام سمبولیزم یاد گردیده است .

انسان ، هنگام نگارش تاریخ ادبیات ، نباید بتأثیرات این جنبش ها وعکس جنبش ها که بدقت همدیگررا دنبال مینمایند ، تسلیم شود. گریارومانتسیزم قرن نزده بنیان تعقل قرن هژده را ازبیخ وبن کشیده بود و میخواست صحنه ایرا که تمایلات نیچرلیزم مطرح ساخته بود اشغال کند ، مالرمی ررمبو بودند که نیچرلیزم را بابامبها منفجرساختند.

البته چیزیکه رخ میدهد عبارت ازمرعی داشتن یکدسته قواعدومفکوره هایی است که یکدسته دیگرآنرا کاملاً منسوخ قرارنداده ، برعکس نهایت انکشافش داده بود

که در آن حالت ـ از یکطرف فلابرت در عین زمانیکه وضع و طبیعت رومانتیکی را تنظیم و انتقاد میکند در نثر خود شنیدن، دیدن و حس کردن را در قالب احساسات لطیف رومانتسیزم افاده میکند، از طرف دیگر، قسمتی از اعضای مکتبی، از تأثیرات بیرونی متأثر نشده به تعمیل قواعد آن ادامه داده از امکانات آن استفاده بیشتر مینماید درحالیکه تقریباً دیگران آنرا ترك گفته اند.

درینجا من آن نویسندگانی را وانمود میسازم که در نگارشات شان میلانی یا پیروی از شیوه واضح و عالی مکتبی بمشاهده میرسد. هرچند، اکنون رومانتیك هایی را مورد مطالعه قرار میدهیم که، در اسلوبهای معین، رومانتسیزم را بانسبت به شاتوبریان و موسه پیش برده و بانسبت به بایرن و ورد زورت ابتدا پیرو سمبولیزم گردیده بعد در ردیف پیش قراولان آن قرار گرفته اند.

یکی از بنها یك نویسنده فرانسوی بود که خود را گیراردی نرول مینامید. گیراردی نرول زمانی بدیوانگی مبتلا گردید، و معمولا بنابر واقعیت خارجی احساسات و خیالات خود را مغشوش ساخت. او عقیده داشت جهانی را که مشاهده می کنیم دارای یك شکل صمیمی نرمیباشد نسبت بآنچه معمولا قیاس می شود چنانچه حتی خوابها و خیالات ما بنوعی با واقعیت رابطه دارد. وی در یکی از غزلیات خود از ورد زورت می برد. در «صور طبیعت در آسمان» و «اشباع پیغوله ها» و «یك روح پاك زیر سنگ توده ها» باچشم هاییکه پشت پرده را دیده نمیتوانند پشت دیوار را می بیند.

مگر پیمبر سمبولیزم ادگار الن پو بود. بصورت عمومی حقیقت دارد که، در اواسط قرن، پو، هاتارن، ملویلی، وایت مان و حتی امرسن، از جمله نویسندگان رومانتیك اضلاع متحده بشمار میروند، آنها میخواستند که بسمت سمبولیزم گرایيده آنرا انکشاف دهند، یکی از وقایع مهم تاریخ ابتدای جنبش سمبولیزم شناخته شدن پو توسط بودلیر بود، وقتیکه بودلیر، یك رومانتیك سابق، برای اولین بار در سال ۱۸٤۷ آثار پو را خواند «یك اضطراب عجیبی احساس کرد»

وقتیکه درستونهای مجلات امریکا آثار پو را دید در بین آنها داستانها و اشعاری را یافته اظهار کرد که «خودش قبلاً» بطور مبهم و پراگنده در اطراف آنها فکر کرده بود، برای نوشتن امثال آن دلچسپی و هیجان واقعی ای در وی پدید آمد. بودلیر، در ۱۸۵۲، ترجمه یک جلد داستانهای پو را نشر کرد؛ که ازان ببعد تأثیر پو در ادبیات فرانسه رول بس مهمی را بازی کرد نوشته های انتقادی پو اولین آثار مقدس جنبش سمبولیزم را فراهم ساخت، زیرا او چیز هایی را که یک پروگرام جدید ادبی را تشکیل میدهد، تحت قاعده در آورده بود. او بی قیدی رومانتیک را اصلاح و وضع افراطی آنرا ازبین برد، درعین حال این کار راه نـه باثـر تأثیرات نیچر لستک بلکه در حدو درومانتیک انجام داده. البته، نقاط زیادمشترکی بین اشعار پو و اشعار رومانتیکی کلبرج مانند کوبله خان، وجود داشت، طوریکه بین اشعار منثور او و نثر رومانتیک دی لوکنت وجود داشته. مگر پو، باثر اصرار در ترقی و انکشاف دادن بعضی جنبه های رومانتسیزم، در انتقال آن به شیوه مختلفی کمک کرد. بطور مثال پوچنین می نویسد: «میدانم که غیر محدودیت یک عنصر موسیقی حقیقی [شعر] است مراد من از طرز ادای درست موسیقی است... یک غیر محدودیت دلالت کننده یک تأثیر مبهم و روحی» تخمین غیر محدودیت موسیقی یکی از غایه مهم سمبولیزم قرار گرفت. این تأثیر غیر محدودیت نه تنها از راه اختلاط جهان خیالی باجهان حقیقی بوجود آمد؛ بلکه از راه اختلاط ادراکات حواس مختلف بمیدان آمد. پو دریکی از اشعار ش نشان میدهد که آواز نزدیک شدن تاریکی را می شنود و حواس مرگ را تعقیب میکند: «شب فـرا رسید، باظلمت آن یک ناراحتی و بیقراری شدید. فشار و زنی سنگین اند امم را اذیت کرد، ومحسوس بود. آوازحزینی بگوش رسید که باطنین بعید آواز موجیکه بساحل میخورد شباهت نداشت، مگر تاریکی شدیدو متداوم، که اولین شفق با آن شروع میشود، بقوه خود افزوده بود، ناگهان چراغها بخانه آورده شد... ازشعله هرچراغ لحن خوش آهنگی بصوب گوشهایم براه افتاد» این نوع طرز ادای

احساسات مافوق عقل یك چیز تازه سالهای چهلم قرن گذشته بود ـ طوریکه اشعار موزیکال غیر معقول و خواب مانند انا بل ویولا لیوم ، اینها با نقلا بی در فرانسه کمك کردند. شاید فهم تاثیر پو امروز برای یك انگلیسی زبان مشکل باشد؛ حتی وقتیکه این خواننده بخواهد سمبولیزم فرانسه را مطالعه کند ضرور بتعجب اندر خواهد شد. اختلاط تشبیهات و استعارات و ترکیب هیجان وعقل اختلاط اطوار عالی و مبتذل وچیز های مادی وروحی ـ تماماً در نظر او مناسب وآشنا مینمایند. زیرا او آنهارا در اشعار قرنهای شانزده و هفده دانسته است شکسپیر ـ ودیگر شعرای عصر الیزابت اینهارا، بدون آنکه بافرضیه های علمی استدلال کنند، انجام داده اند. آیا این زبان طبیعی شعر نیست ؟ آیا این نمونه یامعیاری نیست که ، در ادبیات قرن هژده انگلیسی یك بدعت بود، رومانتیك ها بدان به وجهی بهتر مراجعه کردند؟

بخاطر باید داشت که انکشاف شعر فرانسوی بکلی از انکشاف شعر انگلیسی اختلاف داشت. میشل گوید که در قرن شانزده ادبیات فرانسه حد اعتدال بین را بلیاس ورنسار را اختیار کرده بود وی از اینکه رنسار مظفر میشود اظهار تأسف میکند زیرا شیوه را بلیاس معادل شیوه شعرای مادر عصر الیزابت بود ، درصورتیکه شیوه رنسار به میشل چیز های بخشیده بود که در برابر طبیعت فرانسوی ناقص خشك و مبتذل بود ، وعنعنات کلاسیکی که وضوح ، متانت وسادگی بود مولیر و راسین آنرا باوج رسانیده بودند کلاسیسزم قرن هژده انگلیسی ، عصر جانسن وپوپ ، بامقایسه کلاسسیزم فرانسوی که بعدا زرنسانس ادبیات آنها را زیر تسلط درآورده بود، یك تمایل بی اثر کوتاه بود، ابتکارات جسورانه انقلاب رومانتیك فرانسه، باوجود آشوبها یی که بان همراهی کرد، از نقطه نظر خواننده انگلیسی بایك کرکتر معتدل حیرت انگیز نمودار شد. رویهمرفته، کلریج ، میشل وکیتس ـ باوجود پوپ وجانسن ـ مجبور بودند که متوجه شکسپیر و ملتن برگردند . لاکن برای یك فرانسوی قرن هژده مانند ولیتر ، شکسپیر

غیر قابل فهم بود، وبرای فرانسوی روایات کلاسیکی اوائل قرن نزده طرز ادای هوگو هتك حرمت بود: فرانسوی به این نوع رنگ آمیزیهای خوش آیند ویا استعمال آزادانه لغات معتاد نبود علاوتاً فرانسوی‌ها، نسبت‌بانگلیسی‌ها قوانین موزون‌رابشدت‌درهم شکستند باآنهم وکتورهوگو از تنوع وآزادی شکسپیرهنوز بسیار دور افتاده بود.اگر شعرمیشل را با یکی‌از الفرد وموسه مقایسه کنیم‌ازبعضی جهات بصورت غریبی، باهم شباهت‌دارند: هردونفس یك آه رومانتیك اند که جاده نخوت آمیز شباب رامی پیمایند. زبان شاعر فرانسوی همیشه واضح ومنطقی است در حالیکه شاعرانگلیسی خیالاتی را بیان میکند که‌مهم بوده‌ازلحاظ منطق باهم سر نمی‌خورند.

جنبش سمبولستیك آن‌قوانین وزنی فرانسوی را که رومانتیك ها سالم گذاشته بودند، درهم شکست، بالاخره موفق گردیده‌وضاحت منطقی روایات کلاسیکی فرانسوی را تماماً بدریا انداخت، که رومانتیك ها هنوز آنرا محترم می‌شمردند. این شیوه‌در منابع بسیار بیگانه ـ جرمنی، فنلاندی، یونانی‌معاصر ومخصوصاً انگلیسی، پرورش یافته. ورلین در انگلستان زندگی کرده انگلیسی را نیك‌میدانست؛ مالرمه‌یك پروفیسرزبان‌انگلیسی‌بود، وبودلیر، طوریکه‌پیشتر گفته شد، زمینه جنبش رااز راه ترجمه مقالات واشعار پو برابر ساخته بود دوشاعر سمبولست، ستوارت میرل‌وفرانسس‌دول گریفن، امریکایی‌های بودند که درفرانسه‌بسر برده‌آثارخودرا بزبان فرانسوی نگاشته بودند، یك امریکایی امروز *Chevauchee d, yeldis* آخری را میخواند، برای مثال، مردم تعجب میکنند، درحالیکه‌سمبولیزم هنوزتازگی داشت، این منظومه چطور یکی از شاهکارهای قبول شده میتواند: برای‌ماهطبوع، نه‌انقلابی مینماید اگر توماس بیلی الدرج زیر تاثیر برونتگ رفته میبود چیزی غیر ممکن نمی‌نوشت. جای تعجب است که ویل گریفن هنوز هم بحیث یك شاعر مهم بحساب میرود. نکته مهم اینست که او کاری کرد که هیچ فرانسوی قدرت آنرا نداشت: او

توانست که الکزندرین کلاسیکی را درهـم شکند ، اوتا اندازه ای طور یکه یك خواننده انگلیسی میداند، ازاوزان فرانسوی صرف نظـر کـرده او زان انگلیسی راداخل نگارشات فرانسوی ساخت. فرانسوی ها آنرا «شعرآزاد» نامیدند مگر مانندبسیاری ازمنظومه های ماتاوارنولدوبرونتگ دارای آزادی غیرمنظم است

چیزیکه پورا از دیگر رومانتیك های انگلـیسی زبان امتیاز داده بـرای فرانسوی ها قابل قبول ساخت ، دلچسپی اوبه تیوری زیبایی شناسی بود . فرانسویها نسبت به انگلیس ها بیشتر در باره ادبیات استدلال کرده‌اند ، آنهـا میخواستندبدانند که چه‌میکنند و چرا ، انتقاد ادبی‌شان بحیث ترجمان بااستقامتی برای ادبیات بعدی آنهاخدمت کرده است. تیوری ادبی پوبرای اولین بار در فـرانسه ، درحالیـکه دیگـر جایی بدان توجه نمـی شد ، مـطالعه‌و توضیح گردید . اگـرچه تاثیرات وتتبعات سمبولیـزم درانگلیسـی آشنا بنظر میـرسید و اگـرچه سمـبولست ها گاهـی مستقـیماً مدیـون انگلیسی بودند ـ جنبش سمبولیزم فرانسه برعللی یك نوع زیبایی شناسی آزاد و منحصری بود که‌ازانـگلیسی اختلاف داشت. برای اینکه انسان شخصیتی را پیدا کند که بارهبرسمبولیزم‌انگیسی ، ستیفن مالرمه ، مقایسه کند بایدبه کلریج مراجعه شود. پاول‌والری‌می گوید طوریکه مالرمه بزرگترین شاعرفرانسوی عصر خود بود یکی ازملی‌ترین‌شعرانیزبود. مگرمالرمه یك شاعر ملی نبود : اوبرای‌حصول معاش تدریس میکرد، کم‌می نوشت‌وکم نشرمیکرد. با آنهم توده او را استهذا وتهدید میکرد ، اومیگفت‌که اشعارش بیهوده ولا تائلات‌است اودرا پارتمان کوچک‌خود ، درپاریس ، بروزهای‌سه شنبه‌دعوتی ترتیب‌میداد ، برنویسندگان جوان تاثیری‌عجیبی انداخته‌بود ـ برفرانسوی‌وانگلیسی هردو ـ دراطاق خود ، که ازکلـکین آن آوازموترهاداخل می‌شد ، به مباحثات ادبی می پرداخت ، مالرمه بانگاههای‌متفکردرحالیکه سگرت‌می کشید ، طوریکه‌عادت‌داشت نگریسته‌میگفت «میان‌خودوجهان قدری‌دودرا قرار بدهیـد» ودرباره شعر «در آنجا فضایی

بود، آرام و تقریباً مذهبی، مالرمه، افتخار حیات درون داشت، یکی از رفقایش می‌گفت، او شخص باحوصله، توهین‌شده ونهایت حلیم بود، خانه‌ش درکنارش گلدوزی میکرد ودخترش متوجه‌دروازه‌می بود.

اینک هویسمان، وستلر، دیگیاس، موریاس، لافورگ، ول گریفن، پاول والری، هنری دی‌رینه، پیرلوئیز، پاول کلاودل، رمی‌دوگورمو، اندره ژید اسکار وایلد، آترسمیون، جارج مورو ویتس آمدند.

زیرا مالرمه یك مرشد بزرگ وحقیقی ادبیات بود: او یك موضوع ناممکن‌را اختیارکرده بود آنرا بااختلال حواس تعقیب میکرد، تمام حیات خود را وقف فعالیتی کرد که برای شعرکاری‌را که قبلاً انجام داده نشده جامه عمل پوشاند، طوریکه تیبادت گفته، او مشغول، یك تجربه بی‌مزه شعری بود، که درآنجا برای شش هاهوای تابل تنفس دیده نمی‌شد، پس آیااین احساس رقیق چه بود که بعقیده مالرمه‌برای استعمال کلمات قبایلی از روش پوپیروی میکرد؟ آیا اهمیت تجارب شعری او چه بود که بنظرخودش جذاب بود درحالیکه شعرای دیگری سعی میکردند که آنرا ازسرگیرند؟

درقسمت‌پو من توجه خود را به اختلاط ادراکات حواس مختلف مبذول داشته ام و نیزبه مجاهداتی که تأثیرات شعررابرموسیقی تخمین‌نمایم. باید علاوه کرده گفت که تأثیرواگنرعیناً باندازه یك‌شاعربرای‌سمبولیزم مهم وبا ارزش است: درفرصتیکه موسیقی‌رومانتیك بادبیات بسیارنزدیك گردیده بود، ادبیات شیفته موسیقی‌بود. درباره افکارگیرارد دی نرول، خیال وحقیقت، احساسات وتخیلات، ازیکطرف، وآنچه راکه کرده ودیده میتوانیم، من گفته ام. سمبولیزم میل داشت که شعررا، نسبت‌با آنکه دررومانستیزم بود، موضوع احساسات وانفعالات سازد: فی‌الحقیقت، سمبولیزم گاهی‌شعررا آنقدر به علاقه‌مخصوص شاعرارتباط‌میداد که برای‌خواننده غیرقابل افاده میساخت، باریکی ومشکلی مخصوص سمبولیزم ازنامش پیداست. این نام اکثرمورد شکایت قرارمیگرفت‌زیرا بربعضی‌جنبه های‌متاعی که گذاشته شده بود نامناسب بود. علایم سمبولیزم بایدبرای‌تفریق‌از علایم‌عادی‌تعریف‌و تفسیر گردد ـ علامه‌ایکه

مطابق آن صلیب علامه عیسویت یاستاره ها و خط ها علامه اضلاع متحده است این سمبولیزم حتی از سمبولیزم دانت فرق دارد. زیرا شکل اشیای سمبولیزم مرسوم و ثابت است؛ سمبولیزم « دیواین کومیدی » مرموم، معین و منطقی است. لاکن علایم مکتب سمبولیزم برای ارائه افکارش حسب دلخواه انتخاب و بکار برده می‌شود اینها یك نوع نقابی است که برخ افکار کشیده میشوند مالرمه میگوید «مکتب پارناسین اشیارا طوریکه هست بمقابل ما قرار میدهد ازینرو از لحاظ رموز آنها فقیر هستند: آنها ذهن را از خوشی و لذت عقیده ایکه ابداع مینمایند محروم میسازند. نامیدن یك شی عبارت از بین بردن سه ربع لذت شعری است که از قناعت حاصل شدن تدریجی محروم است. اظهار و احضار کردن آن چیزی است که خیال را افسون میکند. نزدیك ساختن فهم اشیا نسبت به اظهار واضح آنها یکی از غایه های ادبی سمبولیزم بود. فرضیه هایکه ما را به سمبولیزم گماشته، وامیدارد که دکترین های ذیل را تحت قاعده درآریم:

هر تأثر و احساس و هر لحظه شعوری در اشخاص مختلف فرق دارد، بالنتیجه، ترجمه و تفسیر احساسات، طوریکه باز بان عادی و آفاقی ادبیات صورت میگیرد، ناممکن است. هر شاعر دارای شخصیت مشخص است، هریکی از لحظات زندگی او رنگ مخصوصی دارد، رنگ مخصوص آن در ترکیب عناصر است.

بر هر شاعر است تا زبان مخصوص را اختراع کند که قدرت اظهار و ارائه شخصیت و احساسات او را داشته باشد. برای این کار باید از علایم استفاده کند: اشیای مخصوص، پرزور و مهم مستقیماً شرح و ایضاح شده نمیتواند، مگر از راه تسلسل الفاظ و خیالاتی که آنرا بخواننده انتقال میدهد. خود سمبولست ها، دارای افکار ترسیمی تأثیرات مانند موسیقی در شعر، این خیالات را طوری فکر میکنند که مانند نغمات موسیقی دارای یك ارزش معنوی میباشد مگر الفاظ کلام مانوته های موسیقی نمیباشد، چیزیکه حقیقتاً علایم سمبولیزم است مجازهایی است که از ماده های خود کاملا جدا میباشد زیرا یك نفر نمیتواند زیادتر از درجه معین ذوق خود از رنگی و یا آوازی حظ ببرد: یك نفر باید قیاس کند که استعارات برای چه بکار برده شده است. سمبولیزم باید از راه قصد و کوشش و دقت مطالعه تعریف

گردد- یك ترکیب پیچیده افکار که توسط اختلاط مجاز هانشان داده شده- تاحسیات و تأثرات مخصوص شخص را افاده بتواند .

جنبش سمبولیزم ابتدا به پیمانه زیادی به فرانسه اختصاص داشت و اساساً بنوع تصوفی شعر منحصر بود ، بمرور زمان در سرتا سر جهان غرب منتشر شد واساسات آن به پیمانهء بکار برده شدکه بفکر بانیان باحرارت آن خطور نمیکرد. دی دوگورمون ، یك قهرمان برجسته انتقادی جنبش ، از هیجان خود درباره شعر نو که آنرا در یکی از مجلات کوچك الماری کتابهای خود یافته بود چنین حکایت میکند : «وقتیکه آنرا مرور کردم ، چنان یك طپش خفیف زیبایی شناسی و تأثیر مطبوع چیزی تازه را در خود احساس کردم که برای جوانی نهایت پر کیف است؛ گمان کردم که آنرا نمیخوانم بلکه درخواب میبینیم . لکسمبرك با اوائل اپریل درحد کمال بود : آنجا را عبور کرده به ایودی اساس رفتم ، در اطراف ادبیات جدید بسیار فکر کردم که باثر تغییر مکان بامن موافق آمدنسبت به شغلی که مرا بپاریس آورده . در برابر چیز هاییکه تا آنروز نوشتهٔ بودم یك حس تنفر در من پدید آمد . . . . درظرف کمتر از یکساعت معلومات ادبی من بکلی عوض گردید» یتیس درسال ۱۸۹۷ چنین نوشت : « عکس العمل در برابر طرفداران منکر وحی والهام قرن هژده باعکس العمل در برابر مادیون قرن نزده بهم آمیخته شد ، جنبش سمبولیکی ، در جرمنی در واگنر ، در انگلستان درطرفداران پری رافایلاتها ، در فرانسه درولیرزدی لی اسلی ادام ومالرمه ومترلنگ بحد کمال رسید ، تخیل ابسن و «دی انوزیو» را تحریك نمود »

ما امروز از جنبش سمبولیکی انگلستان بحثی نمیکنیم ، مانند بیتس درباره نویسند گانی فکر نمیکنیم که آنها خودرا متعلق به جنبش سمبولیکی میدانند ؛ با آنهم تأثیر مالرمه وپیروانش درخارج فرانسه شدیداً احساس میشد ، دانستن وقایع مخصوص ادبیات انگلیسی بدون داشتن معلومات سمبولیکی مشکل است . فی الحقیقت ، اگر انتقاد ادبی انگلیسی وامریکائی خرد را نیست نشانداده از رهگذری است که با آثار نویسند گان جدیدی مواجه شده اند که آثار آنها نتیجه یك انقلاب ادبی ایست که خارج ساحه ادبیات انگلیسی صورت گرفته است . وضع جنبش رومانتیك چیز مختلف بود : دریاچه های وردزورث ترسیمات انگلیسی بود ؛ حملات

لوکارت برکیتس وتاختن های بایرن برجفری ضربه‌هایی بود که‌برپیکر یك جنگ داخلی انگلستان وارد آمد. مگربا وجود پری را فایلا تها ، که شبیه سمبولیزم براه افتاده بودند، با وجود « جمال‌پسندان » و «منحطین» انگلیسی که بدون کدام ابتکاری از فرانسوی تقلید میکردند، محاربه‌سمبولیزم انگلیسی بصورت مناسبی خاتمه نیافت. بنابران ، درحالیکه نویسندگان فرانسوی مانند والری وپروست که دردوران جنبش سمبولیکی تربیه گردیده بودند ازراه انتقاد ادبی فرانسوی خوبتر شناخته شده قدردانی گردیدند ، مگومنقدین مما لك انگلیسی زبان نمیدانند که بانویسندگانی چون الیوت وجانسن‌چسان معامله کنند . مخصوصاً وقتیکه این‌نویسندگان‌عناصر زبان‌فرانسوی‌راوارد زبان‌انگلیسی شناختند- انتقادی فلسفی مخصوصاً تیوری زیبایی بحد افراط بصورت شعوری آنهارا متأثر ساخت

شاید برای بعضی ازرهبران ادبیات انگلیسی- ادبیات بعد از جنگ- آسان‌باشد که از مثال های‌پاریس استفاده کنند زیرا آنها خود شان انگلیسی نبودند .

ازنویسندگان‌انگلیسی که‌من‌در اینجابحث میکنم یکی ییتس آیرلندی بود بهمان‌آسانی متوجه پاریس میگردد که بانگلستان میگردد . جایس نیزیك آیرلنیدی بود که درخارج انگلستان بسربرده آثارخودرا دردیگرممالك اروپائی نگاشته ، الیوت وگرترود شتاین امریکائی های‌اندکه درخارج بسربرده اند. آثاراین نویسندگان یا ادامه ویا توسعه سمبولیزم بوده است . ییتس درلندن کوشید تا بافرانسوی مسابقه کند ، زمینه را برای‌نشوونمای مظفرانه سمبولیزم درسرزمین آیرلیند فراهم ساخت. الیوت بهمان اندازه ایکه درعصر الیزابت مستعد قبول تأثیر سمبولست‌ها میگردد درقدیمترین اشعار خود چنین بوده است. جایس ، یکی ازبزرگان نیچرلزم ، همانقدر بزرگ است که فلابربود ، موفق گردید که متود های‌سمبولیزم را ، درقسمت‌تشخیص قهرمانان وحالات مختلف اذهان شان ، دردرامه ها نمایش دهد . گرترود شتاین طوری اساسات والرمه را پیش برد که برای‌دیگران‌ناممکن‌بود که شایددرآخرآنهارا به بیهودگی کشانیده باشد . هرچند که این‌اساسات ، تحت‌شرائط مناسب درجه اعتبارخود را حفظ میکند؛ قوت‌وضعف هردو، ممیزه بزرگ ادبیات بعد از جنگ طبعاً ازاشعار سمبولست‌ها استنباط میگردد که شایدمطالعه کرده باشید .

نویسنده : پروفیسر جان کوبر

مترجم : علی محمد زهما

بی نظمی و تحول اجتماعی

جامعه شناسان ، متفکرین ونویسند گان مدرسه عنعنه در باره آن شرا یط اجتماع که‌بنام «بی نظمی اجتماعی» مورد بر رسی قرار میگیرد ، علاقه و دلچسپی زیادی نشان میدهند . تتبع و تفکر امروز در مقابل این طرز تفکر علامه سوا لیه بزرگی را میگذارد. درحقیقت ، در برابر این طرز تفکر باندازهء انتقا دات جدی وا ساسی قدعلم کرده که حتی انسان ریالست را بکلی به شک وتر دید می اندازد . درین گفتار از سه‌مو ضوع زیر بحث بعمل می آید :

(۱) مفکوره « بی نظمی اجتماعی » چطور رشد ونموکرد و چه سودی ازان متصور بود ؟

(۲) اگر این مفکوره را سراز نومورد تفکر قراردهیم بحال ماچه سودی خواهد داشت؟

(۳) شرایطی را که درسابق ته عنوان «بی نظمی اجتماعی » بررسی میگیر دید چسان میتوان تفسیر و تأویل کرد ؟

بی نظمی اجتماعی چیست ؟

میدانیم که‌جامعه ازاشخاص وگروپها متشکل است ، این تشکیل نه‌تنها ازلحاظ همزیستی بلکه از نگاه علایق فرهنگی ، اعتقادی وعنعنوی صورت میگیرد. اکثر متتبعین جامعه میدانندکه گاه گاه این رشته‌های وصل شده اجتماعی از هم گسیخته درنتیجه در کردار و رفتارمردم یک وضع غیرعادی عطف توجه میکند . ازآنجا یکه این نوع شرایط مغایر نظم و نسق میباشد بی منطق نخواهد بود که بنام « بی نظمی » یاد گردد .

برای اینکه موضوع را درست‌تر تحلیل کرده بتوانیم مثال بسیطی را ازنظر میگذرانیم : فرض میکنیم که یک مسابقه‌بیس بال درحال جریان است . بازیگران هر دو طرف مطابق قوانین بازی رفتار میکنند. تماشاچیان ، گرچه بیک

طرف ویاطرف دیگری علاقه دارند، قضاوت حکم رامی‌پذیرند. اما گـاهی یانماشاچیان قضاوت اورا دور از عدالت میدانند ویاحقیقتاً او سهو واضحی را مرتکب میگردد. بطور معمول، بازیگران بالهجه نرمی حادثه رابا وخاطر نشان می سازند. مگر تماشاچیان این‌چنین یـک فیصله ناعادلانه‌راباهیاهیوئی استقبال میکنند، گرچه این‌وضع خلاف تهذیب بازی‌است، باآنهم این یـک امرعادی میباشد. ناگفته نماند اگر ازبازیگری‌خشونت‌بیموردی سرزند حکم میتواند اورا ازمیدان طرد نماید واگرکـدام تماشاچی‌نیزازدایره تهذیب خارج شود اورانیزازصحنه‌تماشابیرون کشیده میتواند واگرخودش نیزقضاوتهای نادرست وبیموردبنماید، مطابق قانون بازی ردمیگردد. چه برای تمام بازیها سیستم وقوانینی‌وضع‌شده است. حالافـرض می کنیم که‌بازیگران بیس بال ازفیصله وقضاوت‌حکم‌سرکشی می کنند وبالای‌همدیگر می‌تازند، درعین زمان‌تماشاچیان نیزجاهای‌خودراترك داده درین گیرودار داخل می شوند وبطر فداری جانبی می‌پردازند؛ درنتیجه یك‌نوع بی‌نظمی‌رونما میگردد. درهمین‌فرصت است، مرحله مخصوص بی‌انتظامی، که‌قانون کاری‌نمیتواند. گرچه ممکن‌است، بعد ازیـک‌مشغوشیت، بـازی‌یادوباره شروع گردد ویا بکلی‌شروع نگردد؛ بهر صورت‌این وضع یک‌نوع بی نظمی گفته می‌شود.

شاید متتبعین، ازمثال فوق درك کرده باشند کـه بی نظمی‌تنهامعلول بعلت تصادم وبرآشفتگی جسمانی نمیباشد. . . . . بی انتظامی‌وقتی بوقوع می‌آید که اشخاص‌پرنسیپ‌هایی‌را رهنمای‌کردارخود قراردهند که بارویشها وسیستم مقرره مغایرت بهم رساند یابعباره دیگرمغایرقانون موضوعه واقـع گـردد. طورمثال، بازیگران بیس‌بال‌حق دارند که بازی‌کنندمگرحق جنگ وجنجال را ندارند وهمچنین تماشاچیان حق دارند کـه ازجاهای‌معینه خود بازی را تماشاکنند ولی حق آنرا ندارند که درقضاوت‌حکم‌مداخله کنند. سیرت واقعی بی نظمی وقتی تشخیص شده میتواند که رسوم وعادات مقرره ازفعالیت باز ماند، درصورت‌وقوع چنین‌امر، مغشوشیتی بوجود می‌آید.

مثال بیس‌بال یك‌مثال بسیارساده وبسیط بوده ونمیتواند درمورد کلیه مسائل

اجتماعی حیثیت نمونه بارزی را داشته باشد با آنکه علائم کلیه بی نظمی ها، بصورت عمومی، یکسان میباشد: مردم از قوانین واصول معینه تجاوز می کند.

خانواده :

بعضی از محصلین عقیده دارند که خانواده های معاصر امریکایی دستخوش یک بی نظمی گردیده است، زیرا قسمتی از مردم دست بطلاق میزنند، عده ء از تولد اطفال جلوگیری میکنند وقسمت زیادخانم‌ها، بجای اینکه خانواده خود را سرو صورت دهند، در خارج محیط فامیلی مصروف زحمت وفعالیت دیده میشوند، کرد ارهای غریبی اززنان شوهردار ومردان متأهل سرمیزند. چون مردان وزنان فامیل دارا خلاق مقرره خانواده را مراعات نمی کنند از آنرو درخانواده های شان یک بی نظمی بوقوع می آید.

فعالیتهای اقتصادی :

دربارهء بی نظمی در جهان اقتصادی نیز صحبت بعمل می آید. تاهمین اواخر ثقافت سیستم سرمایه داری گرد محور مالکیت شخصی همیگردید. مالک وسرمایه میتوانستند کارگریرا قبول ویارد کنند. آنها میتوانستند مطابق بمیل وآرزوی شان، موادی را تولید، وبمیل شان، هرکجا که میخواستند صادر میکردند. مالک، اجرت وشرایط کاررا مطابق فکر خود، بدون اینکه بحکومت ویااتحادیه کارگران حق مداخله قایل گردد، ترتیب داده به معرض اجرا میگذاشت. اگر کارگر شرایط کار را نمی پسندید مجبور بود که کار را ترک بگوید. باین ترتیب درروابط کارگر وسرمایه دار تحولی پدید آمد درصنایع بزرگ کارگری رابدون موجب ازکار طرد نمیتوانند. مخصوصاً در ممالک صنعتی وسرمایه دار، کارگری را بعلت اینکه عضو فلان اتحادیه است، از کارکشیده نمیتوانند.

در ایام جنگ عمومی دوم ممالک صنعتی مجبور بود که مطابق میل وآرزوی حکومتی موادی را تولید واز تولید موادی خود داری میکرد. این سیستم تا اندازهء، تاامروز فعال است. ناگفته نماند، درعین زمان، که فروشنده نیز حق آنرا ندارد که اموال خودرا مطابق میل خود نرخ گذاری کرده بیازار عرضه کند

نرخهای نهایی توسط کمسیون نرخها ، باساس قانونی که کانگرس آنرا به تصویب رسانیده ، تعیین میگردد . کسانیکه میخواهند با رد یگر شرایط ورواجهای کهنه رادر موردتعیین نرخهاجامه عمل پوشانند صدای شکایت خود را بلند کرده سیستم نرخهای موجوده را باعث بربادی تجارت میدانند. این شکایت تایك اندازه بجاست که بجریان تجارت سکته وارد می آورد زیرا عده از مالکین از مراعات واطاعت قوانین جدید سر میپیچند وبرای اینکه از قانون جدید مراعات ننمایند راههای قانونی وغیر قانونی قوانین جدید را پیدا میکنند.

خلاصه اینکه ، در امور تجارتی یك بی نظمی پیدامیشود زیرا قانون سابقه تحول کرده است وعده زیاد مردم آماده نیستند که قوانین جدیدرا بپذیرند. درینوقت یکدسته مردم ، بواسطه تخلف وتجاوز دامنه داری ازقوانین جدید باین عقیده میگرایند که قانون جدید را تغیر دهند یا اینکه ردش کنند. برعکس ، عده دیگر با قانون جدید وایجابات آن با تمام معنی اظهار موافقه ورضایت مینمایند ، اینها معتقد هستند که برای کار گران باید حقوق بیشتر داده شود ، حدود منفعت جویی بهبود وضع عموم باشد وحکومت برای اندازه ونرخ مواد بازار قوانینی وضع کند. اینها ، در دوره جنگ آرزو داشتند که این تحولات اقتصادی را جزء ماشین اقتصاد دائمی اضلاع متحده به بینند . اگرچه نویسنده مقالت نمیتواند ازوضع آینده پیش بینی کند مگر رویهمرفته ازوضع برمی آید که کنترول افراطی دوران جنگ یابه پیمانه تحول می یابد ویا بکلی رد میگردد .

عده ازمردم از مشاهده وضع اقتصادی امروزه امریکا چنین استنتاج میکنند که نظم ونسق اقتصادی آن برهم خورده بی نظمی ای در آن رونما شده است ، بازار سیاه باشدت هرچه تمام تر گرم است ، آن روش هایی که درسابق اخلاقاً بدیده حقارت دیده میشدند در حیات عملی امروزه درفعالیت بوده هیچکس از آنها بدگویی نمیکند ، اعتصابات کار گران و سرمایه داران همه روزه در روزنامه ها جلب توجه میکندو روشهای متغایر ومتنوع شیوع یافته چنانچه هیچکس نمیداند که کدام آن سودمند است تا آنرا اتخاذ کند .

مذهب و آیین :

مذهب و آیین معاصر دور نمای مسلسل تحول را ارائه مید ارد. کلیسا ومذاهب موجوده نظر باساسات فکری ونصوص در تصادم افتا ده اند بعضی ازموءسسات مذهبی برپیمانه زیادی ازپروگرامهای جدید پیروی میکنند، از اتخا ذ این روش به نتائج فلسفی وسیاسی جدید توصل مینما یند . انتقا داتی بر کلیسا چه د ر داخل حلقه خودش وچه در خار ج آن عطف تـوجه میکـند ، شو اهد زیادی از شکست و ریخت عنعنه کلیساحکایت میکـنددرعین زمان اساسات جـدیدی که بتو اندجانشین عنعنه کلیسا گر د د هنو زتحت قو انین درآور ده نشد ه است انبته این وضع ازبی نظمی موءسسات مذ هبی نما یند گی میکند .

ازگفته‌های بالابصورت واضح برمی آید که موجودیت این نوع شرایط از یك بی نظمی تام وعام نمایندگی میکند زیرا موء سسات مذکور قبلاً نظم ونسق داشت که باثر از بین رفتن آن نظم و نسق بی نظمی داخل صحنه گردیده است.

پس چر اجامعه‌شناسان این شرایط را بی نظمی نمیدانند ؟ برای اینکه آن بی نظمی راخو بتر درك کرده بتو انیم بهتر است علائم آنرا مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم.

علت بی نظمی جامعه امریکا اینستکه : ازسلطه کنترول اجتماعی بـرکـردا ر انفرادی کاسته شده است » ودلیل بارز بی نظمی اجتماعی امریکا تحول رول اجتماعی است زیرا رولهای جدید اجتماعی هنوز در معرض تجربه میبا شد ازینرو کردا ر اشخاص دستخوش سرسام شدیدی گردیده است. روح مطلب، درین است که نتو انسته اند بین شکست وریخت رول عنعنه ورول جـد یـد تشخیص و تمیزی بنمایند. بدیهی است که انسان مخلوقی است که تحت شرایط گونا گون اجتماعی خرسند میباشد . ممکن است انسان نتواند آن شرایط عنعنوی را که تحت آنها تر بیه شده ترك گفته درجامعه دیگری که از جامعه عنعنوی و ی فرق دارد زندگی اختیار کند. مثلاً امروز ، باوضاحت هرچه تمامتر ؛ می بینم که میلونهانفر زیر سیستم سرمایه داری وملیونهای دیگرزیر سیستم اشترا کی زندگی بسر می برند درحقیقت هر دوسیستم بنظر منسو بین آن پسندیده می آید .

این را نیز بخاطر باید داشت که تحولات پیهم اجتماعی توجه مردم را بخود جلب کرده است . از آنجاییکه رو ل ها وایـجابات جـدید جا گـزین رولها

و ایجابات سابق گردیده تحول صورت میگیرد ، چطور میتوان متیقن بود آن شرایطی را که بی نظمی میدانیم پیک تشکیلات بهتر جامعه ما نباشد ؛ آن شرایط را از جهتی بی نظمی میدانیم که بشرایط سابقه آشنایی داشته وباشرایط جدید بکلی بلدیت نداریم . طور مثال ، وقتیکه غلام سیاه پوست آزاد میگردد رابطه سابق بادار وغلام دگرگون یابکلی محو میگردد . چون شرایط سابق تحت ایجابات امروزه عملی شده نمیتواند طبیعی است که محو ونابود میگردد. البته درین ضمن سرسامی زیادی رخ میدهد مگر درواقع این سرسامی عملیه آزمایش وسهوی بوده که درمورد انکشاف رول جدید برای سیاه پوست وسفیدپوست کاملا هویداست . البته ، اگر درین مرحله جامعه شناسانی وجود میداشتند این رول جدید را ، بین سیاه پوست وسفید پوست ، قهرا بی نظمی اجتماعی نام میدادند زیرا رول جدید بنظر آنها ناآشنامی نمود .

خانواده در دست تحول : اشکال وموجودیتهای مختلف خانواده ها میرساند که شرایط حیاتی خانواده های اصلاع متحده ازهم فرق دارد ، خانواده کارگر از خانواده تاجر وخانواده شهری ازخانواده دهاتی . واین فرق بذات خود ازموجودیت طبقات اجتماعی حکایت میکند. این هم بسیار امکان دارد که اکثر خانم هابه کار های تخصصی پرداخته برای امورخانه وخانوادگی خود خدمه را استخدام می کنند زیرا آنها کار های جسمی خانه رادوست ندارند . بهرصورت این وضع نیز از منطق تقسیم کار پیروی میکند. این روش نه تنها باعث خرسندی خانم ها میگردد بلکه درعین زمان به انکشاف استعداد خانم ها ومنفعت جامعه نیز تمام میشود . اکثر اشخاص متاهل ، باآنکه برای مدتی آرزو ندارند که اولادی داشته باشند ، متوجه تربیه اولاد می شوند لیکن اگر شخصی نخواهد که متأهل گردد یااینکه هیچ اولادی نداشته باشد ، به منطق دموکراسی یا منطق تقسیم کار تعلق دارد . اشخاص هم هستند که این شرایط را : «ازدواج یک وظیفه حتمی است» «نداشتن اولاد گناه است» ، محدود ساختن تعداد اولاد ناجایز است ، خلاف روح آزادی میدانند . وقتیکه شخصی باشرایط بالا موافقه نکرده بآنها تن ندهد ، بنظر اشخاصی که کورکورانه مطیع شرایط بالا میباشند ، یک نوع عدم توافق وبی نظمی اجتماعی تلقی میگردد. عین قضیه درمورد طلاق نیز صدق خواهد کرد .

آیا طلاق زیاد بی نظمی اجتماعی را نشان میدهد یااینکه احساساتی بودن ماشین قانونی را نشان میدهد که مطابق آن هرکس بازوجه خود خوش نباشد آنرا طلاق داده درصدد ازدواج بازوجه بهتری افتد تاباوی زندگی خوبتری بتواند ؟ اگرچه باطلاق فامیلی برهم می خورد مگرنمیتوان آنرا یـک بی نظمی سیستم فامیلی دانست. بلـکه ازین امر میتوان باین نتیجه رسید که سیستم جدید اجتماعی میخواهد که سیستم کهنه فامیلی را برهم زده ، مطابق روحـیه خـود ، فامیل جدیدی را بوجود آرد .

مسائل صحت دماغی شاید برای کسانیکه رولهاو ارزشهای خود راتحول میدهند خطرناك باشد

از گفته های بالا نباید چنان پنداشت که تحول رسوم و عادات مروجـه بـه روشهای جدید سهل و یا «پسندیده» میباشد ، درحقیقیت تحول ازحالتی بحالت دیگری روح و فکراشخاص رادستخوش ناراحتی و پریشانی می سازد. بسیار اشخاص وجوددارند که هم کهنه و هم جدیدرا دوست دارند مگر فیصله نمیتوانند که درپهلوی کدام آن قرار گیرند ، ازینرو مشوش و پریشان بوده بحال «تردد وعدم فیصله» دیده میشوند این وضع برای روح و جسم آنها هولناك میباشد . بعضی اشخاص در ابتدا جریان جدید را مطابق فکرخود دانسته درپهلوی آن قرار میگیرند مگر بعداز مدتی به سهو خود پی پرده صدمه شدیدی متوجه افکار و دماغ شان میشود . برعکس گروه دیگری جریـان جدید را مطـابق آرزوها و خواهشات خود یـافته شادمـان وخرسند میباشند . . . . . بهرصورت ، درحال حاضر نمیتوان درباره روابط دانش عقلی و توافق شخص بامعیارهای تحول اجتماعی بطور قاطـع مطمئن و متیقن بود .

آیین و مذهب :

شاید آیین و مذهب ، مانند خانواده ، دستخوش بی نظمی قرار نـگرفته باشد. آیده هاو مفکوره های مذهبی یکدوره تاریخی شاید از نـگاه دوره دیگر بیمورد وناآشنا بنظر آید . بهمین سبب اعمال وکردار مذهبی ، گرچه تدریجی هم باشد ازیکدوره تادوره دیگر فرق میکند . شاید وجود چندین مذهب دراضلاع متحده امریـکا باعث بوجود آمدن یك سلـله عقاید مذهبی دیگری گردد که درنتیجه

هر مذهب قناعت گروهی را حاصل کرده تصادمات مذهبی بمیان آید .
عقاید و افکاری را که امروز برخی از اهل کلیسا و پیروان مدرسه عنعنه مذهبی بابت پرستی میدانند. امکان دارد که در مدت کوتاهی موقف خود را درجامعه بحیث کردار مذهبی مروج برقرارسازد . اگرکسی درین باره شك وتردیدی داشته باشد باید دکترین های آیین مسیح را مطالعه کرده بعد از بررسی و تحقیق برایش محقق خواهد شدکه گفته های بالا باتمام معنی صادق است.
دریك وقت کنترول اندازه تولد را اهل کلیسا بادیده نفرت وانزجار میدیدند مگرامروز قسمتی ازآنها این عمل را درمجالس خود تشویق مینمایند .
این اصل درمورد فامیل ها نیز صدق مینماید . . . . این تعمیمات بر خیال وحدس بنا نیافته بلکه براساس مشاهدات وتجربه های حیاتی استوار است .

تشکیلات اقتصادی :

درقلمرو پدیده های اقتصادی عینا بهمان مسائلی روبرو میشویم که درجهان خانواده ومذهب برخوردکرده ایم . مثلاً وقتیکه اعتصابات عمومی کارگران شروع میشود گمان میرود که درموء سسه اقتصادی یك بی نظمی رخ داده است. اگرچه بسیار امکان دارد که آن اعتصابات یك نوع نهضت بوده سیستم اجرت کارگران وشرایط جدید کار را تعدیل بخشدو باینصورت بین کارگر وسرمایه دار توافق رضائیت بخشی را بوجود آرد .
برخی ازعلمای اقتصاد عقیده دارند که بحرانهای اقتصادی جزء لاینفك سیسم اقتصادی سرمایه داری میباشد . اگرچه بحرانهای اقتصادی ضربت های شدیدی بر پیکر اشخاص وارد میسازد با آنهم درفرهنگ اقتصادی یك عملیه تحول را باعث میگردد .
طور مثال وقتی می بینیم که حکومت بر موءسسات زراعتی وتجارتی دست تسلط خود رادراز میکند، امید ظهوریك سیستم اقتصادی جدید پیدا میشود . تشویشیکه ازین رهگذر بروز میکند نتیجه فراگرفتن رول جدیدی در جهان صنعت و مملکت داری میباشد . با بوجود آمدن رولهای جدید درموء سسات فوق الذکر ارزش های جدید قایم میگردد .

داستان تاریخی

نور جهان و جهانگیر

نویسنده: لین پول — مترجم: داکترس، م یوسف علمی

-۱۱-

ولی به‌ریشه‌های گیاه‌خودروی کنار دریابیاویخت. فرصت مساعد فرارسید. تورجهاز خنجر ازنیام برآورد وسپاهی را که میخواست بیرون آید به پیشانی اش ضربتی محکم حواله کرد. تمام بدن اوراجوشنی محافظت می‌نمود تنها قیافه وی هدف تیردشمن قرارگرفته‌می توانست. ضربت به‌هدف اصابت نمود. خون ازشراین او جاری شد. وجسد آغشته‌بخون‌وی بدریابیافتاد. همرای دیگراوباجریان دریا بپایان آذرسیدوبکناردریابر آمد. از تفوق‌وبرازندگی نورجهان بیچاره‌شده باعرض وتقدیم احترام نزدیک اوشدواظهارکرد: خانم! فرزانگی شما نسبت به اسارت سزاوار هرگونه تمجیداست. اکنون بچنگالم افتاده ای ولی ازاظهار شجاعت توسخت حیرانم. اسارت وبندگی را شایسته‌تونمی بینم. بسپاه من وعده‌نجات بده. اکنون توآزاری مرا ازخود دورکن. خودرا روی امواج دریامی اندازیم ودرقعرآن سرنوشت هردوی ما تعیین خواهد گردید.»

ملکه باکمال نجابت اظهارکرد: «ای سرباز! پیشنهادترا می‌پذیرم. برای صیانت رفقایت تعهد می کنم کردارتونجیبانه ونزدمن محترم است بتوچه‌عوضی داده می توانم؟

یک راجپوت هرگز ازدشمن عوض نمی‌طلبد. بازهم از بزرگ واری توتردیدی ندارم. ازمرگ تومنصرف شدم نه برای اینکه توامپراتور مغلی بلکه‌شجاعت وحماسه ترا می ستایم. این ازصفات بارز زنان است وسزاوار هرنوع مکافات.»

نورجهان رفقایش راباغلغله خوشحالی استقبال کردندوپاهی راکه‌باوهمراه بود بافاصله کمی آنجانب دریا برد وبا عسکرمهابت خان پیوست. چون ملکه را سلامت بدیدند دونجیب‌مرد باهمراهانش ازدریابگذشتند وباقوای جهانگیرکه

پراگنده شده بودند یکجا شدند . رسیدن قوای تازه دم نفس تازه به سپاهیان دمید و مبارزه شکل جدی اختیار کرد. راجپوت ها بحمله باالمثل پرداختند جانب خیمه‌ای که جهانگیر در آن محصور بود حرکت کـردند فیرمسلسل تیروگـلوله چادر اورا ازهم پاره کرد وزندگی اورا به‌مخاطره مواجهه‌نمود. پاسبانی باسپر خود ازامیر حمایت میکرد. درخلال این زدوخورد مهابت خان سپاه خود را فراهم کرد و به‌نیروی جهانگیر حمله‌برد. قوای جهانگیر از جنگ تازه معنویات خود را باختندو روبفرار نهادند. مهابت خان که‌ظاهراً مغلوب بنظر می‌آمد پس از نبرد خونین بر معرکه مسلط گردید .

صدراعظم چون ملاحظه کرد همه چیز ازدست‌اوربوده‌شده فراررا برقرار ترجیح داد وباپنجصـدنفربه قلعه رهتاس متحصن گشت. قلعه اگرچه‌محکم بود ولی دربرابرسپاهی که تازه برمیدان مبارزه دست یافته بودند ، نقطه محفوظ محسوب شده نمی‌توانست . نورجهان جان‌بسلامت برد وبه لاهور فرارکرد . اگرچه‌لشکری‌باو نبود امازندگی اومصون بود. کلیه جنرالها ونجیب زادگان اوکشته‌شده بودند ویادرزندان دشمن بسرمی‌بردند . بازهم تمام این فلاکت‌ها رابارو ح خلل ناپذیر ومعنویات عالی یک امر طبیعی می‌پنداشت .

مهابت‌خان قـاصدی‌به‌صدراعظم فرستاد و ازتضمین زندگی وی‌باواطمینان داد. ولی‌نامبرده ازتسلیم به‌ماجرای‌جوی‌کا مگارخود داری ورزید. بنا براین مهابت خان پسرش راباسپاه گـران سنگ برای‌تسخیرقلعه رهتاس فـرستاد . صدراعظم باسپاه اوبیا ویخت وپس ازکمکی پافشاری بابیچارگی تمام اسلحه برزمین گذاشت . فاتح‌اورا باکمال مهربانی ومردانگی‌پذیرفت. تنها نظراورا بسوی‌خود جلب نکرد بلکه باوطرح‌دوستی نیزبریخت .

درین هنگام امپراتوربه ملکه‌نامه ای‌نوشت وخواهش کردتاباو ملحق شود. ازپیشامد مهابت خان ستایش‌ها کردواو را بااستقبال محترمانه‌وعده داد . وهم اورا وادارکرد تاکینه های‌پارینه را کنارمانده وفکرد شمنی را ازدماغ خود بزداید. وامپراتور را بیشتر د چارجنگهای داخلی نـگرداند . ازو بخواست تابکابل شود وازآن دیارآهنگ مسافرت نمایند .　　(باقیدارد)

اخبار پوهنځی ادبیات

۱ــ بناغلی داکتر مکن‌لال موکرجی چودری، استاد کرسی تاریخ و مدنیت اسلام درپوهنتون کلکته، که باثــر دعوت پوهنتون کابل تشریف آورده بودند، تحصیلات شانرا درجامعه ازهر بپایان رسانیده اند وچندی در پوهنتون شاهی قاهره سمت استادی نیز داشته اند. بناغلی چودری بیشتر ازپنجاه کتاب وزیاد تر ازصدمقاله دررشته های مختلف و زبانهای مختلف نگاشته اند.

بناغلی چودری قبل ازینکه بافغانستان تشریف آرند بایران دعوت شده بودند تا درپوهنتونهای تهران، شیراز واصفهان خطابه هایی ایراد نمایند.

بناغلی چودری درپوهنتون کابل نیز خطابهء دربارهء «سهم افغانها درثقافت ومدنیت اسلام درهند» ایرادفرمودند که درین شماره ادب نشر گردیده است. علاوتاً آنهادرنظر دارند که بکمک علمای افغانی انتالوجی افغانستان رابرشته تحریر درآرند.

۲ــ طوریکه درشماره گذشته وعده داده بودیم، اینک بشرح سوانــح مفصل بناغلی غلام صفدر پنجشیری می پردازیم.

بناغلی غلام صفدر پنجشیری بعد ازآنکه، درسال ۱۳۳۱، تحصیلات متوسط شانرا در درالعلوم شرعیه بپایان رسانیدندبرای اخذ تحصیلا ت عالی به‌جمهوریت متحد عــربی اعــزام گ. ردیــده درپــوهنځــی زبان عــربی جامعه ازهر، بادامه تحصیل پرداختندکه دردوره تحصیل چهارساله آن مضامین تاریخ ادبیات عربی، صرف، نحو، عروض، انشاء، بلاغت، تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ اسلام، تاریخ فلسفه اسلام، منطق، علم اجتماع، روحیات عمومی وانگلیسی را تحصیل کرده دو رساله یکی در «تعجب درنحو» ودیگری درغزل ابی نواس نگاشته درسال ۱۹۵۷ درادبیات عربی لیسانس خود را حاصل کردند.

بعددرپوهنځی تربیه پوهنتون عین شمس شامل گردیدند که درآنجا مضامین تاریخ تربیه، روحیات عمومی، تربیوی، وسائل تدریس، اصول تدریس، ترتیب پروگرام، روحیات اجتماعی، تاریخ تعلیم درمصر، مشکلات جامعه مصری، مشکلات تعلیم مصری، صحت نفسی راتحصیل کرده دو رساله یکی در «طریقه مشروع» ودیگری در تعلیمات ابتدایی مصری نگاشته درسال ۱۹۵۸ ماستری خود را اخذ نمودند.

۳ــ بناغلی غلام جیلانی فارغ التحصیل سال ۱۳۳۷ این پوهنځی بحیث کاندیداسستانت جغرافیه مقرر گردیده است که سوانح مفصل نامبرده درشماره آینده نشر خواهد شد. مجله ادب این وظیفه رابوی تبریک گفته موفقیت اورا ازخداوند میخواهد.

مطبعهٔ عسکری